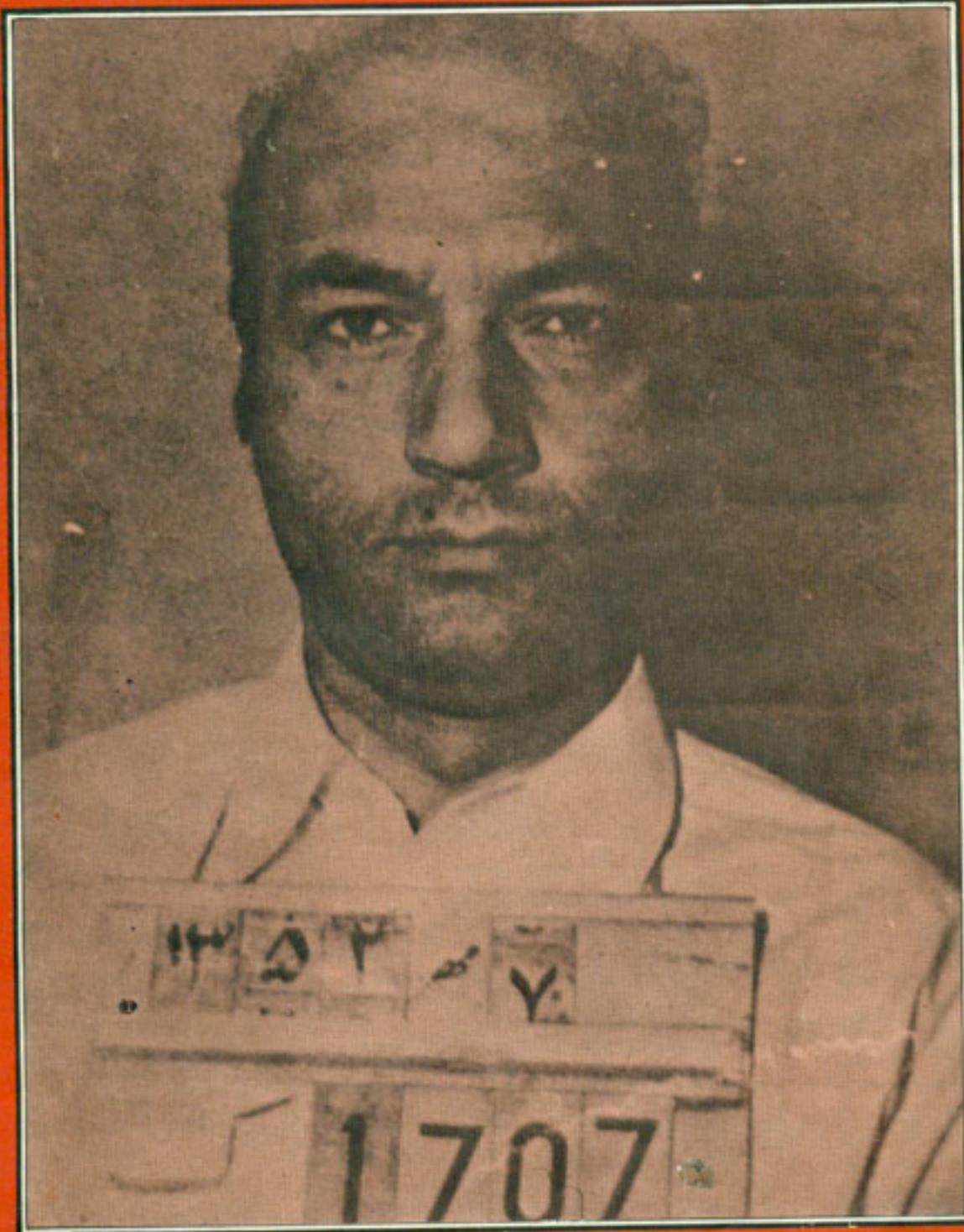


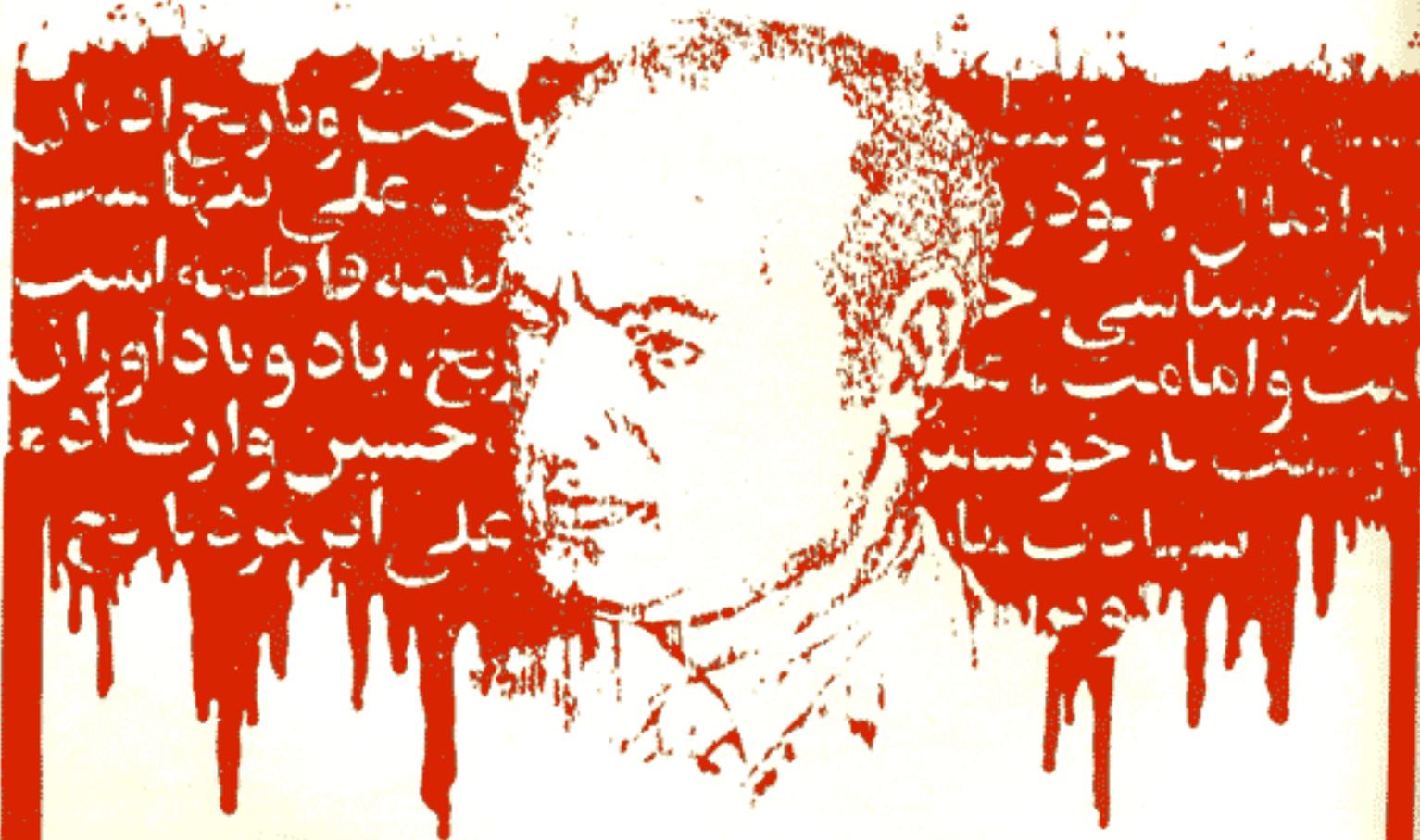
فَلَا تَمُنَّ بِالْعِظَمِ بِرَجُلٍ إِلَّا أَنْ تَمُوتَ وَاللَّهُ مُتَنَبِّئُ الْوَالِدِ عَمَّا يُسْخَرُ

اتحاد جوانان

سال دوم - شماره ۲۸ - شنبه ۵۹/۳/۲۲ - شماره ۲۰ سال

ویژه نامه سالگرد شهادت دکتر شریعتی





ای تو اسماعیل قربانگاه عشق
 شمع خود افروز خود آگاه عشق
 خامهات شمشیر شد، شمشیر شد
 زخمه، تغییر در تقدیر شد
 خط سرخ نور را تفسیر گشت
 تیرباران تن تزویر گشت
 خط سرخی گشت در ذهن زمین
 خط سرخی در پی دیوار چسب
 خط سرخ زخمهای بردگان
 خط سرخ سینه آزادگان
 خط سرخی در پیام انبیاء
 خط سرخ عاشقان کربلا
 با هوای با مداد آمیخته
 بر سرود آفتاب آویخته
 قامت طوفنده‌ای را ساخته
 بر سکوت کنگ صحرای ساخته
 پیشگام کوچ از صحرای شب

پیشتر جمله بر سنای شب
 * * *
 گردش تاریخ را، تصویر تو
 قلب تاریخ جهان را، تیر تو
 آتش سوزان عشق امتیسی
 وارث اندیشه‌های هجرتی
 نرمی پرواز نوری در فلق
 شط نا آرام خونی در شفق
 اینک، اینک نوز تو، تکبیر تو
 اینک اینک، حرف تو تا شیر تو
 در پیامت خون و خون، آواز شد
 شور پروازی خدایی ساز شد
 با تو در خط علی برخاستیم
 در رکابت خویشتن را ساختیم
 با تو ما روح رهائی یافتیم
 تا بپرواز نهائی یافتیم
 "محمد حسن بردبار"

یاد یاد یاد



باتفرد در خط علی بر خاستیم
در رکابت خویشتن را ساختیم
باتفوما روح رهائی
تاب پیر واز نهائی
یافتیم
یافتیم

سلام، از دست مگذار، که شیطان را چون از دره ای

از پیله وارد می شود.

یاد و یادآوران



ابرمرد دنیای اسلام داشت او را "علی" مینامد. علی دوران کودکی را پشت سر گذاشت و راهی دبستان شد. شش سال بعد به دبیرستان فردوسی رفت و سپس در سال ۱۳۲۹ به دانشسرای مقدماتی مشهد میرود و با پایان کار دانشسرا در سال ۱۳۳۱ به عنوان آموزگاری در احمدآباد به تدریس مشغول میشود و به کسبکاری میپردازد که در تمامی دوران زندگی کوتاهش سخت به آن شوق داشت و با ایمانی خاص با تمامی وجودش آنرا دنبال میکرد.

شریعتی در سال ۱۳۳۴ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد وارد میشود و در رشته ادبیات فارسی را سر میگزیند و در همین سال است که "مکتب واسطه" را مینویسد. سال ۱۳۳۵ مرحله خاص زندگی علی آغاز میشود و با یکی از همکلاسان خود بنام "پوران شریعت رضوی" ازدواج میکند. از آن به بعد با برخورداری از صمیمیت و همکاری، گذشت و جنبه های وسیع انسانی همسرش بدون دغدغه خاطر از بسایت زندگی خانوادگی اش با علاقه ای خاص به فعالیت و تحقیق و پژوهش در زمینه های مختلف میپردازد و دوست به انتشار آثارش را اتحاد جوان

● آدم با عمای اختیار و آزادی و کوله بار اسماء به راه می افتد... از حیوانیت فرامیرود، از فرشتگان برتر میبرد و به سوی پروردگارش روان میگردد آری.

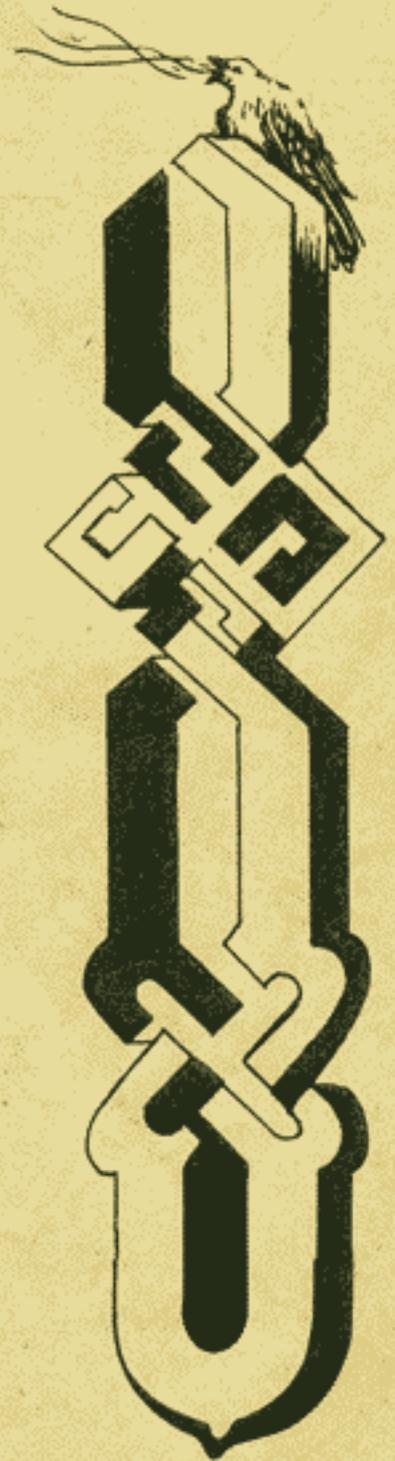
رو به تکامل میرود، پله پله برتر میرود آدم میشود، با مسئولیت را بسردوش میگیرد و همچنان پیش میرود، نوح میشود ابراهیم میشود، موسی میشود، یحیی میشود، عیسی میشود، محمد میشود، فاطمه میشود، حسین میشود... به اوج کمال میرود، از قله کمال سرازیر میشود، به سوی دره ها راه می افتد، راه را گم میکند، گاهی راه فرار و گاهی راه نشیب می پوید، جهان تیره میگردد، به زمین میخورد و برمیخیزد، مایوس میشود میخواهد راه را رها کند و در همانجا بخسند... ناگهان سوسوئی از دور به چشمش میخورد، بیشتر میآید، نور تلالو میگیرد، درخشان میشود، افق رو به رویش را با زتر میبیند، منبع نور چشمش را خیره میکند و راه گمگشته تکامل را به او نشان میدهد....

آری او علی شریعتی است که با عمای اختیار و آزادی و کوله بار اسماء همچنان پیش آمده است و دوباره جهان را نور میبخشد و ناپدید میشود....

زیستنامه معلم شهید

جوانی و دوران دانشگاه

● در ۱۲ آذر ۱۳۱۲ در خانواده محمد تقی شریعتی، مرد دین و خدا، آموزگاری خردمند و انسانی پارسا و کوشا، چشم به دنیا گشود و پدرش با ارادت خاصی که به





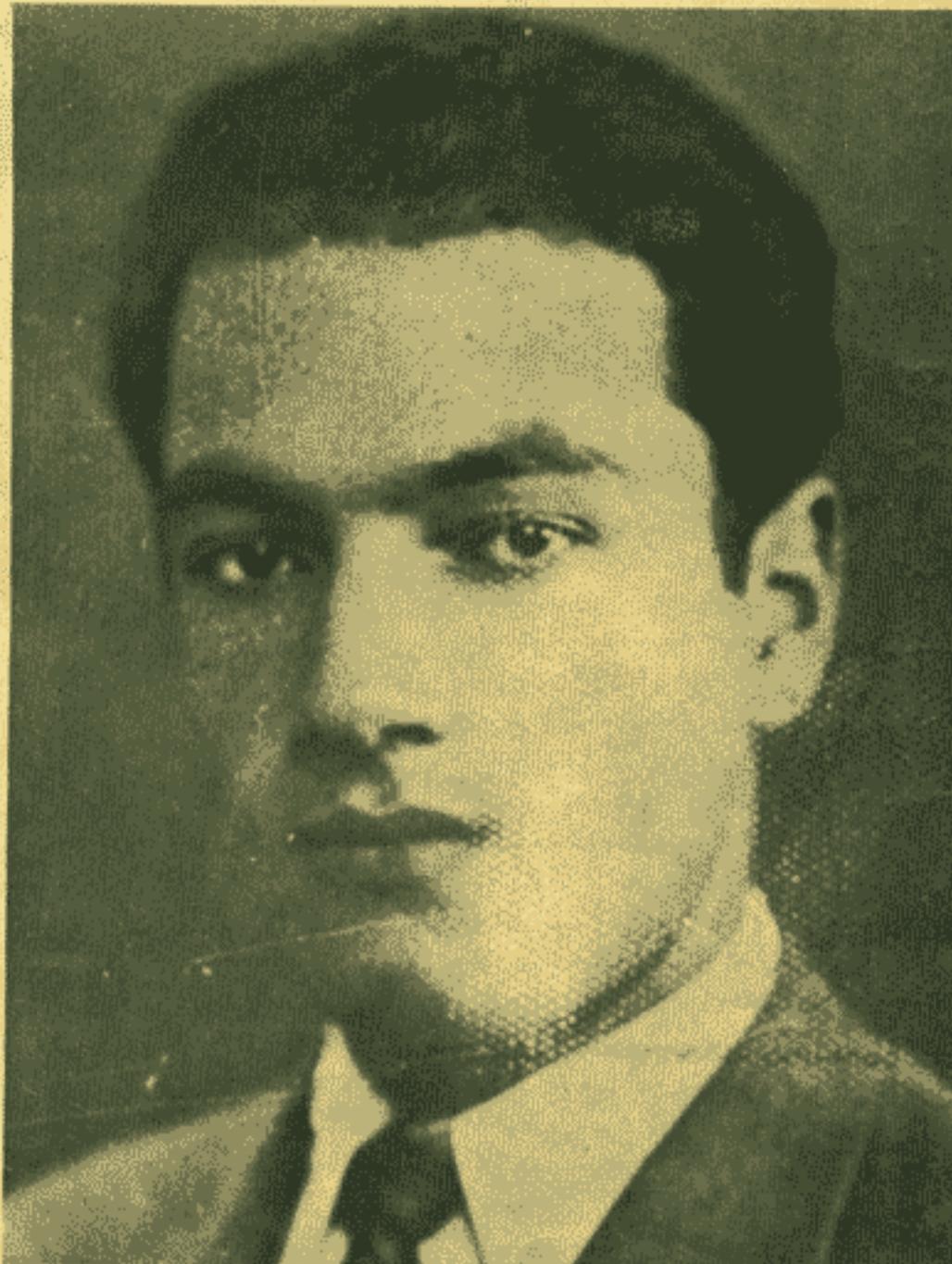
چون ترجمه ابوزرغاری - ترجمه
نیایش اثر الکسیس کارل - مقاله
"من کدام؟" در مجله فرهنگ مشهد و
سلسله مقالاتی در روزنامه خراسان
میزند. این همه به اعانه مقاله
آیا مسلمانان پیش از کریستف کلمب
آمریکارا کشف کرده اند؟" مندرج در
مجله فرهنگ تنها معرفت خصوصیات
روحی، جهت فکری و دقت و ارزش کارهای
تحقیقاتی جوانی بود که هیچگاه از
تفکر، خلق و آفرینش باز نایستاد. در
سال ۱۳۳۶ از جمله اعضای نهضت مقاومت

اگر می خواهید در مبارزه موفق شوید، هیچ راهی ندارید جز اینکه به مردم الهی دهید.

سفر به دیار غرب

● شریعتی در سال ۱۳۳۸ ازدانشکده
ادبیات مشهد لیسانس میگیرد و چسبون
شاگرد اول شده بود. باید به فرانسه
بفرستندش ولی مشکلاتی در کارش هست که
نمی تواند رفت. در سال ۱۳۳۹ "خوشبینی
و بدبینی" نوشته ژان ایزوله را ترجمه
میکند و در مجله آستان قدس منتشر میکند.
در این سال بالاخره مشکلات سفر به
شکلی حل میشود و او راهی فرانسه میشود
او جز معدود دانشجویانی بود که بجا و
بموقع برای ادامه تحصیل و برخورداری
از امکانات وسیع علمی روانه غرب
شدند. علی در حالی با فرهنگ و جامعه
غربی برخورد میکند که اندوخته ای به
نسبت وسیع از فرهنگ ملی فراچنگ
داشت. او با برخورداری از آموخته های
ریشه دار و پربارش در زمینه های تاریخ
و فرهنگ ملی و اسلامی در حد یک انسان
با تجربه و صاحب نظریا دنیا ی پرتلاطم
واقیانوس بیگران فرهنگ غرب برخورد
نمود و با قدرت لازم توفیق آن یافت تا
به یاری بینش وسیع و موشکافانه اش آنچه
را که نمیدانست بیاموزد و بیجا نیست و
شناخت علمی خود را در زمینه های مختلف
چون: جامعه شناسی، مبنای علم تاریخ،
تاریخ و فرهنگ اسلامی و بسیاری
زمینه های دیگر غنی سازد و با برخورداری
از محضرات آدانی صاحب مکتب و
متفکرانی آزاد اندیش با از حریص
تحصیلات کلاسیک دانشگاهی بیرون نهاد
و قدرت اندیشه اش را تعالی بخشید.
دوران اقامت چند ساله شریعتی
در فرانسه معادف بود با یکی از دورانیهای
استثنائی تاریخ ملت ایران و به
عبارت دیگر اوج جریانهای سیاسی
نهضت ملی ایران بعد از حوادث ۲۸
مرداد سال ۱۳۳۲. در آن دوران و
ورق بزنید

ملی است که در مشهد گرفتار میشود و با
پدر و عده ای دیگر از یاران به زندان
فزل قلعه آورده میشود که در همان سال
هم آزاد میشود.

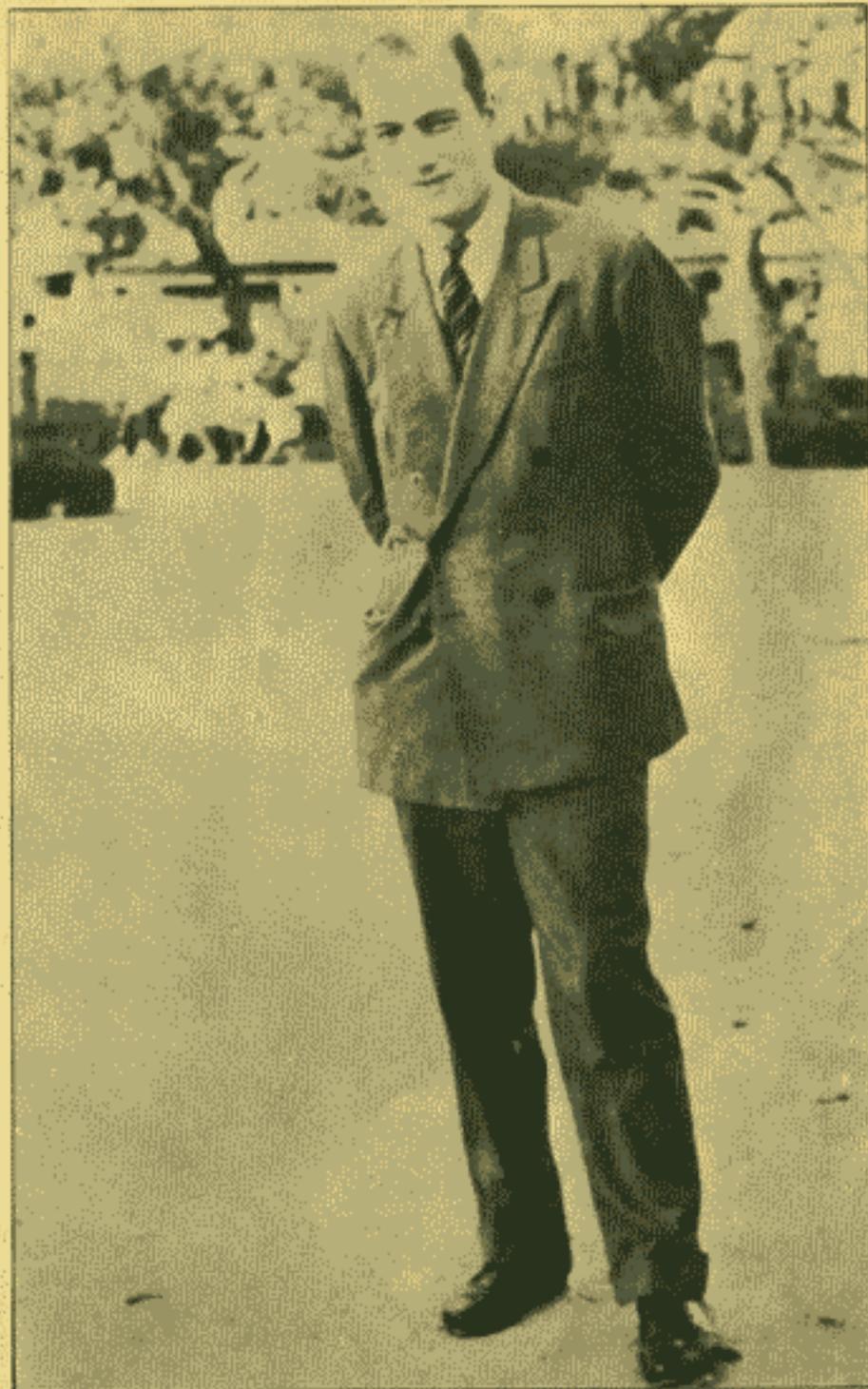


سال ۱۹۶۱ میلادی در پاریس به علت فعالیت در سازمان آزادیبخش الجزایر گرفتار میشود و در زندان سینه پاریس با کیبوز مصاحبه‌ای میکند که در سال ۱۹۶۵ در توکوجاپ میشود.

سال ۱۹۶۲ میلادی "مرک فرانتس فانون" عنوان مقاله‌ای است که در پاریس منتشر میکند.

بازگشت به وطن

● در سال ۱۳۴۳ دکتر شریعتی با گرفتن دکتر ادرهرد ورشته تاریخ و جامعه‌شناسی مذهبی به ایران باز میگردد و در مرز ترکیه و ایران (بازگان) توقیف میشود. زن و فرزندانش با اتومبیل دیگری و خودش با اتومبیل پلیس به تهران آورده میشود و به زندان قزل قلعه تحویل داده میشود. بعد از چند ماه به خراسان، زادگاهش میرود. در سال ۱۳۴۴ مدتی پس از بیکاری شغلی، علی شریعتی، استاد جامعه‌شناسی فارغ التحصیل از دانشگاه سوربن رافرننگ مشهد به عنوان دبیرانشاء کلاس چهارم یک دبیرستان در یکی از روستاهای مشهد استخدام میکند، سپس به شهرمی آید و در دبیرستان‌ها به تدریس میپردازد و بالاخره به عنوان استاد یار تاریخ وارد دانشگاه مشهد میشود. کلاس درس دکتر شریعتی برای همه دانشجویان حتی آنهایی که تنها برای کسب مدرک به دانشگاه آمده بودند، دلپذیر و ارزنده بود. زیرا که شریعتی با تسلط کامل و علم وسیعش با تمام محدودیتهایی که وجود داشت میکوشید تا دانشجویان را به ارزش‌های فرهنگ ملی خویش آشنا سازد و وادارشان میساخت تا از لاک بی‌تفاوتی و خمودگی بیرون آیند و به نقش و رسالت خویش آگاهی یابند. در فاصله‌ای بمبارک کوتاه دکتر شریعتی با از دانشگاه مشهد فراتر نهادن دودرپسی دعوت‌های مختلف مشتاقان و ارادتمندان



به کوه‌های از فعالیت‌های او در غرب و در زمان اقامتش در فرانسه؛

سال ۱۹۵۹ میلادی به سازمان آزادیبخش الجزایر میپیوندد و سخت به فعالیت میپردازد.

سال ۱۹۶۰ میلادی "به کجا تکیه کنیم؟" مقاله‌ای است که در یکی از نشریات فرانسه منتشر میشود.

سال ۱۹۶۱ میلادی "شعر چیست؟" سارتر را ترجمه و در پاریس منتشر میکند.

خصوصاً از حدود ۱۳۳۹ به بعد عمدتاً دانشجویان ایرانی در مغرب زمین بعد از سال‌ها خاموشی و سکوت بحرکت درآمده بودند. شریعتی نیز در جریان این تلاشها با اعتقادی ژرف نسبت به نهفت ملی و سردار پیرش با نوشته‌های محکم و مستدل و گفته‌های پرارزش خود از جمله مبارزین راستین در مغرب زمین بشمار میرفت.

در اینجایگاهی سطحی میاندازیم



خود، به مراکز مختلف آموزشی گام نهاد و با انجام سخنرانیهای علمی و روشنگر خویش، حال و هوای خاصی بوجود آورد و در حقیقت زیربنای فکری جامعه را از نو بنیاد نهاد.

حسینیه ارشاد پایگاه ظهور و ترقی تشیع علوی

● در همین اوان، سال ۱۳۴۸، به حسینیه ارشاد دعوت شد و پس از مدت کوتاهی مسئولیت امور فرهنگی حسینیه ارشاد را بر عهده گرفت و به تدریس جامعه شناسی مذهبی، بخصوص تاریخ شیعه پرداخت. در کلاسهای درس او بیش از پنجاه زاردا نشجوی ثبت نام و شرکت میکردند که بسیاری از آنان از شهرستانهای دور دسته حتی بندر عباس و شیراز و زاهدان برای بهره وری چند ساعت از محضر درس او رنج سفر را بر خود همسوار میکردند. در ابتدا کلاسهای درس، ماهی یکبار تشکیل میشد. بزودی به یکپافتن در میان افزایش پیدا کرد و هنوز سه چهار جلسه نگذشته بود که با عطف فوق العاده شاگردان و نیاز فراوان آنها تشکیل کلاسها هفتدای یکبار شد کلاسهای تاریخ ادیان برنامه مفصلی بود که باید سه طرفه سه سال تمام میشد و شامل سه دوره: تاریخ و شناخت - جامعه شناسی مذهبی و اعلام شناسی بود که بصورتی بسیار فشرده و سریع از بیست و دو فروردینماه ۱۳۵۰ شروع شد و لسانی بدلالی که شرح آن از این مختصر خارج است تا تمام ماند و دو کتبخارا چهارم شد از بهمن ماه ۱۳۵۰ در سهای اسلام شناسی را شروع کند و به طرح اساسی مکتب بپردازد. شنکی روبرو فزونسی بود، " کار بر روی جامعه ای بود که نیمه از آن خوابیده و نیمه دیگر آفسون شده است و آنها نیز که بیستاد شده اند، در حال فرارند. وی میخواست که هم این خوابیده های آفسون شده را بیدار کند که "بایستند" و هم آن فراریها



ار لحظه ایس. سرجریا با فکری او را از "حسین وارث آدم" تا "شهادت" و تا "پس از شهادت" میتوان بخوبی ملاحظه کرد.

... سالها رنج بی مزد برد و یادنامه "ایمان از دست رفته این قوم دگرگون شد" را سرود و در پایان، رنجش را بیاد دادند و آنها که نیار شدند نام بزرگان نشود و آنها که دم اعجاز گسر مسیح را نخواستند در کالبد مردگان و نابینایان دمید، آواره اش کردند و آنها که از جهل خلاق، کبابه علم میکشیدند و از غیبت دین، دعوی دین دارند، به گناه تشیع علوی تکفیرش کردند و عوام، غوغا را بر او بشورانند و تعصب ها کردند که: "اومردی رافضی است معتزلی مذهب سنی است و مخالف با اهل بیت، و هابی است با سیاست، ورق بزیند

را بر کرد اند که "بماستند" و این کسار ساده ای نبود. این بود که در شب قدری در تابستان ۱۳۵۱ که فضیلتش از هزار ماه برتر بود طرح "چه باید کرد؟" ریخته شد. موقتا "پنج گروه آموزشی شروع بکار کردند اسلام شناسی، قرآن شناسی، آموزش تبلیغ، گروه هنری و بالاخره زبان و ادبیات عربی و انگلیسی، علاوه بر شریعتی که قسمت عمده بار را بردوش میکشید، از وجود نیروهای دیگر نیز کمک گرفته شد. از آن جمله استاد شهید مرتضی مطهری. حسینیه بصورت پایگاهی درآمد بود برای همه آنهاش که میخواستند کاری بکنند و چیزی بسا موزند. دکتر شریعتی بطور موازی با این فعالیتها به شناساندن سایر گوشه های ناشناخته و تشیع عزیز دست بازید. او یک لحظه از اندیشیدن با زخمی ایستا دو هر لحظه اش متکا ملتسر



آدمی بود که از " درد " سخنها می گفت
آدمی بود که از " فقر " حکایتها داشت!
آدمی بود که می گفت:

سخوان!

با سه تن ، دشمن بود:

" زر و زور و تزویر "!

آری ، این قصه مردی است که با یاد خدا ،

" هجرت " کرد

و سرانجام به " خالق " پیوست ...!

" کشفی "

تلخ و بدبینانه و جهان بینی مبهم و
تخیلی و اشرافی دارد. رنجها و
ایده آلهایش کافکاشی و کاموشی و بیشتر
بوداشی و لائوتزووشی است و ... بالاخره
با انسانی بیقرار در خویش سروکار داریم
که دارای عقده های فراوان و تناقضات
سرکوفته است و ...

و او در جواب همه این نقدهای
جامعه شناسانه و ادیبانه و فاضلانسه
و غیره مینویسد: " در برابر همه اینها ،
دفاعی ندارم! نیازی هم به تشریح خود
احساس نمیکنم و اگر هم احساس کنم ،
حمله اش را ندارم. نه چندان اهمیتی
برای خودم قائم و نه چندان شخصیتی
برای ناقدانم ، تا در برابر حمله آنان
ضعف دفاع از خویش " را بر خود هموار
کنم ، آنچه بر ما میگذرد و آنچه بسندان
دچاریم ، جدی تر و حیثیت انگیز تر از
آنست که بتوان چندان خاطر جمع بود
که دلپره قضاوت این و آن داشت و
چندان " سی درد " زیست که از نقد
ناقدی بیفغان آمد ...

مگر امکان دارد کسی شیعه
راستین علی باشد و سرنوشتش غیر از
سرنوشت او باشد؟ فاسطین و مارقین و
ناکشین، همواره در کمین علی و راه
علی و پیروان علی نشسته اند.

کردند.

از طرف دیگر، عده ای روشنفکر
نما، که بادسته قبلی سروتی-پیک
کریاسند، جُعَلَق های هُمَزَه و کُتْمَسَرَه ،
همانهای که فقط در کافه های تهران
احساس مسئولیت میکنند، همانها که از
رنج بی نمودی و فقری حرفی، هر که را
به پندارشان نمودی دارد و سرمایه
سختی، گاز میگیرند و لگد میپرانند، نیز
از همان روش منتهی با سبکی دیگر بر او
تاختن آوردند و او را متهم به خرافه
پرستی، سنگ اندازی در جلوی جنبشهای
خلقی و ... کردند و میگفتند: " کارهایی
چنین منگی به مذهب، در هر شکلش
نوعی تخدیرو انحراف و اغفال ذهنی
است از دید مسائل اجتماع... و
مسئولیتهای انسانی، این کارها
فایده ندارد. او حکومت عثمانی ها را
مترقی میدانند، با تمدن مخالف است،
با ماشین مخالف است غیر متعهد است
طبقه خود را مشخص نکرده، بگونه پیش
فلسفی مجرد و یک ذهنیت مطلق و روحی

مزدگی است ماتریالیست است، معتقد
به خدا و فرداشی نیست، به ملامهای
سعودی وابسته است ... در جلوا سَم
محمد، "ع" نگذاشته!! ، در جلوا سَم
علی، "ع" نگذاشته و ... و بالاخره عده ای
روحانی نما، (همانها که امام خمینی
در باره شان فریاد برمی آورد که: " ما پیش از هر کاری لازم است تکلیف
خود را با روحانی نما ها که امروز از
خطرناکترین دشمنان برای اسلام و مسلمین
محبوب میشوند و بدست آنها نقشه های
شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست
نشانندگان استعمار پیاده و اجرا میگرد
روشن سازیم. ") ، همین عوام فریبان که
از جهل و تعصب و تقلید عوام تغذیه
میکند، با حذف قسمتی و با تغییرهای
ناجای قسمتهای دیگر از حرفهایش بر
اورتیه نوشتند، به اسم اسلام و
روحانیت همینها که سالها بزرگترین
لطمات را به اسلام و روحانیت زدند، بر
او شوریدند و تکفیرش کردند، همراهی با
او را در حکم جهاد با امام زمان قلمداد

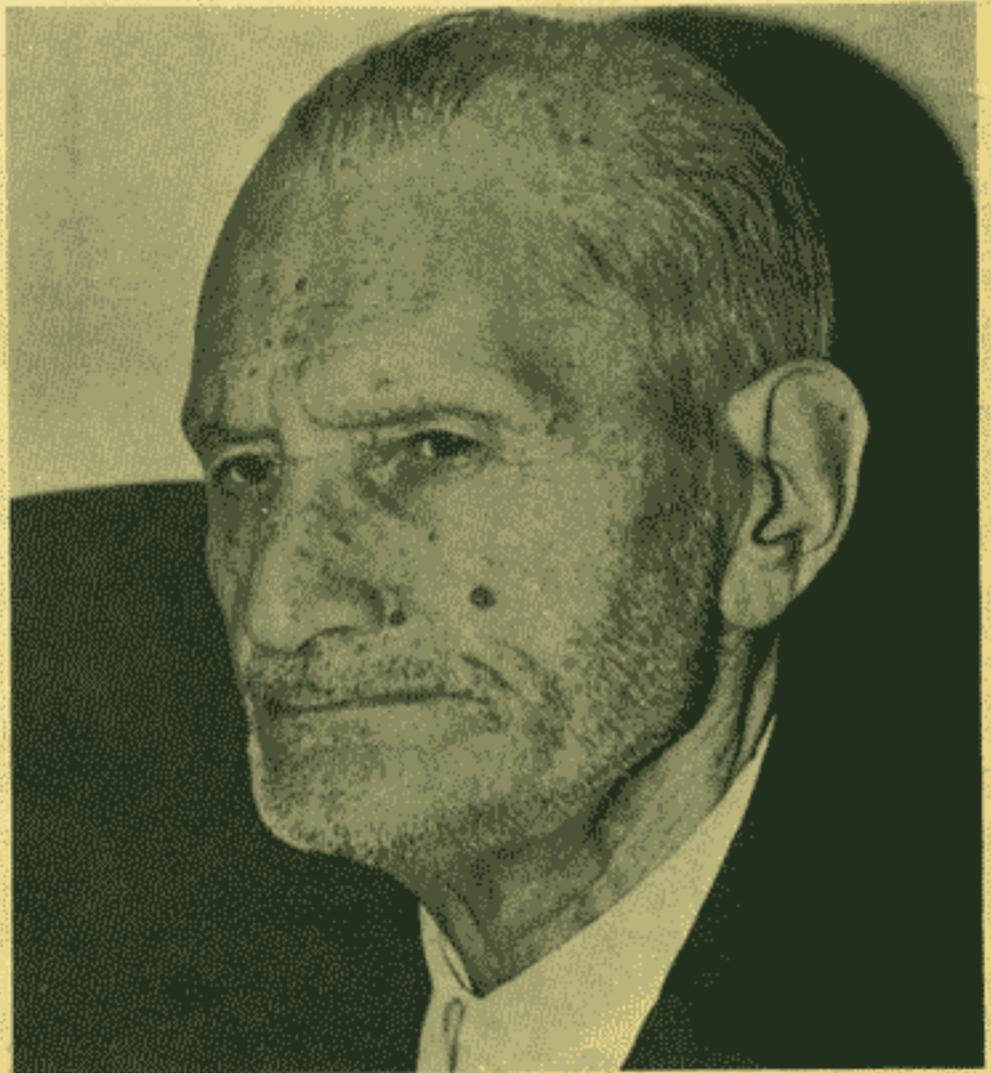


تعطیل حسینیه ارشاد و دستگیری پدر و پسر معلم

● همه این جریان‌ها هماهنگ و در صورت ظاهر متضاد! که معلوم بود از کجا آب میخورد، با تضام فعالیت‌های چشمگیر شریعتی، چون خاری در چشم مخالفان جنبش اسلامی فرو میرفت، و در کشوری که بیشترین تیراژ پسر فروشترین کتاب سالش به زحمت به پنج هزار نسخه بالغ میشد، تکثیر و انتشار متون سخنرانی شریعتی تا سه هزار، که بعدها اکثراً دوباره و دوباره و چندین باره به چاپ آنها اقدام شد، باعث شد که در ۲۴ آبان ۱۳۵۱، پس از مدتها هياهو، تهمت توطئه، تحریک، منبرها، کتابها و اعلامیه‌ها

برای زمینه سازی و آمادگی ذهنی جامعه و بدبینی توده عاصی، حسینیه ارشاد بسته شد... و این زمانی بود که چندی پیش از آن به کار استادی و آموزشی اش در دانشگاه مشهد پایان داده و به عنوان عنمر نامطلوب!! از تدریس او جلوگیری بعمل آورده بودند. بیروان سیاست "خاکشیریم" که صدها سال است نعره میزنند و اراجیف بخش میکنند، و هرگز هم صدمه و زحمتی ندیده‌اند، آنرا موفقیتی برای خود و دلیل بر درستی راهشان و بطلان راه وی اعلام کردند. پس از بستن حسینیه ارشاد،

شریعتی متواری بود. نقشه ساواک این بود که وی را با تیر تیر اندازان خود و با رانندگان حرفه‌ای خویش (قاتلان سیار) از پا در آورده و از شرش راحت گردد و قفسیه رانیز به عنوان حادثه معرفی نماید ولی همانطور که قرآن میگوید، مکر و فریب‌های نمیگیرند. شریعتی و یارانش که از این برنامه آگاه میشوند، برنامه را بهم میزنند. در این زمان استاد محمد تقی شریعتی را دستگیر کرده و وی را تحت فشار و شکنجه قرار داده بودند که پسرش را تکذیب و محکوم کند، ولی این مسلمان راستین کسی که شریعتی او را نخستین سازنده روحش میدانند و کسی که برای اولین بار هم فکر کردن را به او آموخت و هم فن انسان بودن را، از این کار سرباز زد. با توجه به این جریان‌ها بود که شریعتی در همان روزها و ساعاتی که ما موران صدا مینیتی دولت آریا مهری انتظارش را نداشتند، خود را در اختیار آنها میگذارد تا اگر میخواهند وی را از بین ببرند، همگان بفهمند و آگاه شوند که مسئول مستقیم و صریح و روشن قتل کیست (مهرماه سال ۱۳۵۲) عمال ساواک بدین ترتیب غافلگیر شدند و خشم آنها به نهایت درجه رسیده بود، در نتیجه شریعتی را بدست شکنجه روحی جسمی سپردند. از روز نخست تا روز آخر تمام حرفی که با او داشتند این بود که دکتر شریعتی را وادار به همکاری نموده و برایش شوی تلویزیونی درست کنند. اما پاسخ او که هیچگاه حقیقی را بخاطر مصلحت ذبح شرعی نکرده است همیشه کلام برطنین "نه" بود. در دورانی که وی در بند بود بسیاری از روشنفکر مآبها "آری" گفتند. همه این آری‌ها را و مقالات و فیلمهای تلویزیونی را به کسانی که در بند بودند، از جمله شریعتی نشان میدادند تا درس عبرت بگیرند. حتی بعضی از خود فروختگان را نزد آنها میفرستادند تا برای اینها نصیحت کنند یکی از همین روشنفکران به دکتر ورق بزنید



ادامه از صفحه قبل

شریعتی گفته بود اگر میخواهید شهادت بدهید بازی درسیاوری باید همینجا یعنی بیبوسی، والا قلمی زدن و بسا تلویزیونی رفتن و بعدیه مبارزه ادامه دادن واجب است!!! دکترعلی شریعتی به اینگونه استدلالها هم که از منسز روشنفکران معلوم الحالی... درمیآمد " نه" گفت.

مسئلهای که همواره برای وی مطرح بود، این بود که هرا مروجسد ارزشی، باید نظرگرفتن همه اطراف و جوانب و همه پارامترها تعریف و تمجید میشود: کدام دین، کدام تسلیم دینی،

کدام حفظ اسلام، کدام ملت و ملیت، کدام خویشتن خویش، کدام جهان وطنی، کدام اومانیسیم، کدام علمی، کدام فاطمه، کدام حج و کدام جهاد و... در این زمینه، چند هفته قبل از مهاجرت دکتر شریعتی، در جاشی کسه عدهای جمع بودند شخصی که جـزو دستگایان بود، پرروشی کرده و گفته بود که ما هم همان حرف تو را میزنیم و دعوت به "بازگشت به خویش" میکنیم! و دکتر شریعتی روشن و صریح پاسخ گفته بود " بحث در بازگشت به خویششن خویش نیست حرف در کدام خویششن است"

زندانی آزاد

این خط و راه و رسم شریعتی بود و بسا بر این مدار و زندان راه جان خرید و به قدبرکاهی و بسا بر ناخنی عقب نشست. اما با گذشت زمان رژیم دیگر نمیتوانست بدون هیچ بهانه ای

لااقل دل خودش را خوش کند و دست کم به ما موران خودش نیز آن بهانه را بقبولاند و او را با زهم در بند نگهدارد. کشتن وی در زندان به مملحتش نبود. راهی کسه بنظرش رسید این بود که ما موران بی چیره و مواجب تعصب شعاری و یا متمدیان دین رسمی و آریا مهر ساخته اش وی را در خارج زندان بنام زندقه و بیدینی با سنی بودن و وهاسیگری و مخالف ولایت علمی بودن و... از میان بردارند و بسا بعنوان اینکه سد راه انقلاب است و مبلغ مذهب یعنی تریاک توده و رویتنای یک زهرینای فتووالی و سوزووازی -

کمتر ادور و سوزووازی ملی و... (همه) اینها با هم!! است از طریق موسسه های انحصاری انقلاب تمغیه فیزیکی کردند بدین ترتیب ترش کننده شود و غائله ختم. اما برای اینکار نیز تهیه مقدمات لازم بود شریعتی را آزاد کردند ولی امکان هرگونه فعالیت را از وی گرفتند و بسا یک برنامه حساب شده خاسته نشینش کردند تا بتوانند طرح تبلیغاتی خود را علیه وی پیاده کنند. هرکن که با وی تماس میگرفت و بسا به ملاقاتش میرفت در معرض خطر زندانی شدن و یا لاقسل با زهرسی های یک روزه و چند روزه و سوزو و بسا به ساواک و توضیح دادند...

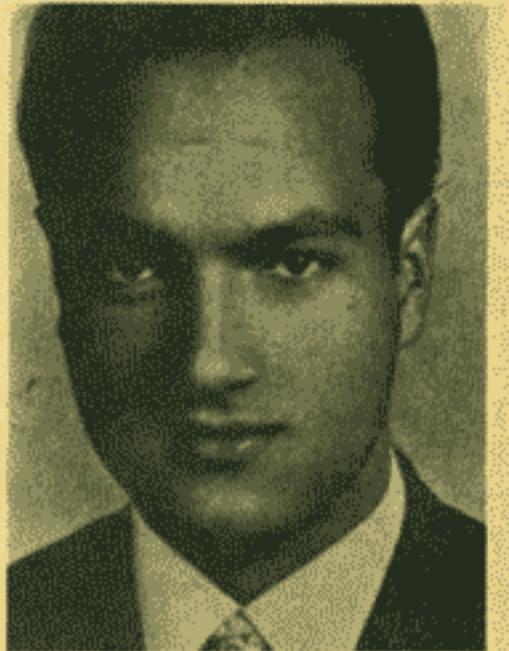
قرار میگرفت. خود شریعتی نیز هر جا که میرفت دورش جمع میشدند ولی بلافاصله برای کسانی که دور و بر او را ولو بعنوان سلام و علیک ساده گرفته بودند، مزاحمت فراهم میکردند و در نتیجه شریعتی کسه تمبخواست حرکت ظاهرا "آزادش موجب بندی شدن و گرفتاری دیگران شود بیشتر از پیش خود را محدود کرد و خانه نشین شد، اما پیش از اینکه رژیم بتواند





سپهر برداری کامل مورد نظر خود را از خانه نشینی اوبکند، در همه جای ایران منتشر شد که گرچه شریعتی را ظاهرًا "آزاد کرده اند ولی در واقع وی آزاد نیست آزادگان، تحت نظریه وی رابه همه اطلاع دادند و در ضمن دست از انتشار آثار وی به هر قیمت از جمله زندان و تبعید برداشتند و صدای وی و نوشته های وی رابه اقصی نقاط بردند.

این نقشه دستگاه نیز نقش بسزیا شد، شریعتی از نظر ها که نیفتاد، هیچ، استوار قدمی و "نسه" قاطع وی، او را همان طور که شایسته اش نبود بزرگتر و بزرگتر ساخت. مردم روز بروز قدر شریعتی را بیشتر شناختند و رژیم سفاک را که در این شرایط نمیتوانست کلک شریعتی را بکند و گناهی را به گردن گروهی و پادستهای بگذارد، عصیان بر کردند. جلادان بار دیگر وی را خواسته و او را با توب و تشدد عوت به همکاری کردند، با برنامه ای که این عمل همان طور که میدانستند و حساب کس کرده بودند او را از انتظار بیندازد. شریعتی زیر بار نرفت و در پاسخ "نسه" خود این جمله را که همه طرح دستگاه را از روز اول تا به آخر در چند کلمه خلاصه میکند شنید که: "بت شده ای، ولی خسرت خواهیم کرد و به لحت خواهیم کشد."



خبر از پشت

● رژیم خونخوار پهلوی پس از این اتمام حجت آخرین تیر خود را از ترکش بدر آورده به دست دروغ نامه کیهان که صاحبش استاد دانشکده حقوق!! بوده ادو او را به قول خود ما موربت شکنی ساخت برای طبیعی جلوه دادن اسیب دروغ پردازان اندیشه کثر رژیم، تصمیم گرفتند به هر قیمتی که شده مطلبی از شریعتی در روزنامه های خود چاپ کنند. از این کار به چند اصل نیز توجه دقیق داشتند:

۱- بی آبروشی دروغ نامه کیهان، که خود کافست که امضاء کننده مطلب را بی آبرو کند، و لوجهای اول و آخر در آن جمع باشد.

۲- پیدا کردن متنی که در شرایط خاص اجتماعی سیاسی ایران بتواند دو گروه را بجان هم بیندازد. خصوصاً "کسه" سالهای سال است بین الملل فراماسونی و سپس بین الملل استالینی و در مقام همکاری با روش آنها، رژیم های دیگر از جمله رژیم ایران جو فکری را طوری آماده کرده و اذهان را طوری پرورش داده اند که در جولانگاه آن در سخنانهای سر مذهبی و مدعیان روشنگری اعم از تا ترالیستهای فراماسونی و تا ترالیستهای مارکسیست استالینی و با هم ردیفهای آنان خود را مرکز علم و سعور و فهم و حقایق مسلم عالم میدانند و تحمل کوچکترین انتقادی را ندارند و هر نوع انتقادی را چه صحیح و چه ناصحیح رد میکنند. زیرا علم و فهم متکی به علم خود را عاری از هر عیب و نقص و خود را معصوم از خطا میدانند و چون از مسرر عصمت (آنهم به جانب عصمت بی نهایت) و علم مطلق و فهم مسلم حرکت میکنند، هر انزادی را غیر معصومانه، مغرضانه و حتی خاشانه و جاهلانه تلقی کرده و به تکفیر استفاده کننده میپردازند. (مثال زده اش حال حاضر است).

۳- این متن باید از خود شریعتی بوده و محتوایش طوری باشد که تا حد ممکن نیازمند حک و اصلاح نباشد.

۴- متن باید قدیمی باشد تا آشنایان به آثار اخیر شریعتی از آن اطلاع نداشته و در نتیجه بتوان آنرا به عنوان متن تازه ای که اختصاصاً و در مقام همکاری برای دروغ نامه کیهان نوشته شده، جازد.

۵- متن باید زمانی منتشر شود که شریعتی در موقعیتی باشد که نتواند بلافاصله عکس العملی هر چند محسود و مختصر نشان دهد.

عمل سرسپرده رژیم، این پیشگامان در امر خیانت به ملت مبارز ایران، اینان که هیچگاه مسئله ای بنام شرافت قلم برایشان مطرح نبوده است با تحقیق کافی بالاخره یکی از جزوات درسی دکتر شریعتی را که تحت عنوان "انسان، اسلام و مکتبهای مغرب - زمین" در دانشگاه مشهد تدریس میشده و ما موران ساواک آنرا در خانه گردیدهای شبانه به چنگ آورده بودند را با نام خود ساخته "اسلام فدا مارکسیسم" در رنگین نامه کیهان به چاپ میرسانند این نوشته قدیمی بود شاگردان آنسار منظم و جدید شریعتی در حسینیه و دانشگاهها نیز از این متن اطلاع پیدا داشتند. بنا بر این در این برداشت نظام یافته، آنرا تازه میدیدند. این جریان برای افرادی اطلاع، جنسی دانشجویان شریعتی، ظاهراً محل خرید باقی نمی گذاشت که مطلب تازه را دکتر خودش در مقام همکاری به آن روزی نامه داده است دستور چاپ هم زمانی از طرف سازمان قدامینتی صادر شد که شریعتی به مناسبت فوت عمویش در میزبان بود و از همه جایی خبر و وقتی هم که مطلع شد اعتراضاتش را شنیده گرفتند چرا که سنگها را بسته و سنگها را رها نیده بودند. بدین ترتیب ساواک و دژ خیمگان عالی رتبه اش گمان کردند بزرگترین ورنی سزید

ادامه از صفحه قبل

بلیدی و سیاهکاری خود را به انجام رسانده و این بزرگمرد بی گناه را با ملوث کردن به بلیدی کیهان به گناه ناکرده آلوده اند. این تعبیر بلیدی و نجاست دروغنا مه کیهان از خود شریعتی است. در همین اواخر قبل از مهاجرتش از ایران در جلسه ای که قبلاً نیز اشاره ای بدان شد، گفته بود که کیهان که سراپا در نجاست غرق است میخواست خود را به من بمالد و مرا هم به کثافت آلوده سازد. همانطور که گفته شد شریعتی بلافاصله از ردالت سنگین نامه کیهان به دادگستری شکایت کرد ولی شکایتش راه جریان نینداختند و به احوالی کردند که کار کیهان، کار شاهانه است و درباره آن چون و چرا وانمیباشد! هر چند که صاحب کیهان استاد حقوق باشد!!

ضربت، ضربتی سخت و هولناک بود. اما خدا و خلق به کمک وی شتافتند زنان با شعور و مردان با شرف در داخل و خارج از کشور به کوششی عظیم برخاستند و در ظرف مدتی کوتاه به همگان حتی به ردالت ترین اراذل ثابت شد که این مطلب را شریعتی به کیهان نداده است و غرض ساواک از این کار کوبیدن حتی جناح مخالف هم نیست، چرا که عده ای از بزرگان سابق این جناح خود همه کاره دستگاه و صاحب نظر آن بودند، از مقام امنیتی نویسنده مجله گرفته تا گردانندگان بنا حیثیت و آبروی! رادیو تلویزیون و دروغنا مه ها و رنگین نامه ها و تنها غرض این بود که بگویند هیچ "سه" ای دوام ندارد و همه "سه" ها را با هم نمیتوان گفت.

بعدها شریعتی خود را این مورد در یکی از یادداشتهاش مینویسد:

"مرگ هر لحظه در کمین است توطئه ها در میانم گرفته اند، من بنا مرگ زندگی کرده ام، با توطئه خو کرده ام اما ... آنچه نگرانم کرده است، تا تمام مردن نیست. مردن اگر خوب انجام شود دیگران کار را تمام خواهند



است که نسل جوان ما بدلولوژی خود را باید در متن عقیده اسلامی بیابد و اینکار نیز به تحقیق و تتبع نیازمند است اما این تحقیق نمیتواند، حکیم فرموده و حسب الفرمایش سلطان بن سلطان و خاقان بن خاقان باشد و بنا نظیر انجمن شاهنشاهی فلسفه در انجمن سلطانی تحقیقات و تنسیقات اسلامی و بنا نظائر آن به انجام رسد و هر چند که عده ای

کرد و شاید بهتر، اما ترسم از زنگه شدن است. با دست دشمن بر به نیست کردن و به گردن دوست انداختن. دیروز قبل و قال "کافی ها" برای این بود، نشد اکنون بیشتر می "کیهان ها". شاید برای همین است. جهل و تعصب مارقین و حسد و خیانت ناکشین همیشه همیزم کش آتش است که فاسطین بریا میکرده اند

جهل و تعصب مارقین و حسد و خیانت ناکشین همیشه همیزم کش آتش است که فاسطین بریا میکرده اند.

که خود را جزو مسلمانان متعهد میدانستند از آنجا که صرفاً "درگیر مسائل فلسفی و ذهنی بیرون دگرگاری به کار مسائل اجتماعی و امور سیاسی نداشتند و لذا از توده جدا بودند به نام چنین انجمنها شایسته اند) بنا تحقیق نمیتواند به زبان و بیانی باشد که نسل جوان ما را در اصطلاحات و تعبیرات و فرمولهای غریبی و غیر خودی گمراه کند و معطل سازد.

از آن پس شریعتی بیش از پیش در تنگنا قرار گرفت. تصمیم گرفت تلفن منزلش را قطع کند تا با زجویان ساواک از طریق تلفن مزاحمش نشوند، این کار با زجویان را عصبانی کرد. کوشش داشتند تا به آرامی و با ظرافت تمام کاری علمی بدست وی بدهند تا بنشیند و تحقیق کند، هر تحقیقی که میخواهد! ولی وی از راه خود دست بردار نبود. به نزدیکان خود میگفت: درست



● "شمسیر، بول، دین! این سه چهره یک طبقه است. طبقه‌ای که بر تار ریخ همواره حاکم بوده است... طبقه حاکم یکی است، یک ذات، یک اصل، و بیسک قدرت و یک کانون، اما در سه چهره مختلف زور و مذهب... یک خدای حاکم با سه چهره! چهره سیاسی، چهره اقتصادی و چهره مذهبی، زما مدار، سرمایه‌دار، شریعتمدار! دیدید که سه تا یکی است و یکی سه تا...؟ این سه چهره در یک تن واحد همواره بر تار ریخ، بر جا معفا بیلی تسلط داشته‌اند... در قرآن این سه بدنه طبقه حاکم، این تثلیث قبا بیلی در سه "شخصیت" نشان داده شده است. "فرعون، قارون و سلیم با عورا"

لبه تیز مبارزه بیبا میران چوپان، سعنتهای مردم، بدقت متوجه این سه تن واحد سه چهره بوده است. و این است که چنانکه در سرگذشت و سر نوشت نهضت این بیبا میران نمی بینیم و می خوانیم همواره سه جناح در برابر آستان ایستاده اند و با تمام قدرت خویش به سرکوسی نهضت آنا نپرداخته‌اند.

مجموعه آثار (۴) - با زکشت به کدام خوبستن



مهاجر الی الله

● دکتر شریعتی دید که دیگر نمی‌تواند در محیطی که در ایران برایش ساخته بودند نفس کنایین نفس کشیدن را برای خود نمیخواست زیرا در بند آن نبود برای زندگی مادی هم نمیخواست زیرا نه به غذا اعتناش داشت و نه لباس نه اهل محفل و جلسه بود و نه مرد و روشنفکر مآبی و گپ زدن روشنفکرانه. تنها بود، تنها تر شده بود. نمیخواست این تنهایی وی را به تحلیل ببرد و بجای آنکه شهید و شاه‌مظلوم و ستم عصر خود و معکوس جلوه دادن حقایق در وطن خود و رجالگی و زدالت همه آنهایی باشد که مدعی فضل و کمالند و بجای آنکه خانه نشین باشد و خیانت همه کسانی را نظاره کند که وکیل و وزیر و معاون و وزارتخانه و مدیر کل و استاد دانشگاه و... میباشند و

دو قرن است به اسلام بعنوان یک دین می‌تازند و آن را سدر راه پیشرفت میدانند و خود را مترقی و تحصیل کرده غرب و... میدانند اما با گذاشتن امضای خود زیر کلیه اسناد خیانت و قراردادهای پیمان بریادده بر سدر راه پیشرفت ایران شده و مانع از میان رفتن ظلم و فقر و جهل میشوند، تصمیم به هجرت گرفت و مردانه در این راه قدم نهاد و موفق شد.

دکتر شریعتی در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را به سوی اروپا ترک گفت به این امید که بزودی بیست و بیست و هفت روزنندگان دلتندش به او دوران جدیدی از زندگی‌اش را آغاز کند و بتواند آثارش بیشتر، قوی‌تر و روشنگرتر عرضه نماید. رژیم بار دیگر از شریعتی که تنگ و تنها بود اما خدا را داشته ضربه‌ای هولناک خورد و آنچنان کبیج و متنگ گردید که نتوانست سر موقع

عکس العمل نشان دهد. رژیم از مسافرت همسرش به خارج در روز ۲۸ خرداد جلوگیری نمود. اما چون از نحوه خروج شریعتی و اسم وی در گذرنامه‌اش (مزیانی) اطلاعی نداشت نتوانست دخترانش را که بنام مزیانی سی گذرنامه گرفته بودند، بشناسد و مانع خروج آنان شود. در فرودگاه لندن شریعتی که خود را تنها در برابر دو دختر سیزده و چهارده ساله‌اش میدید سعی کرد به آنها دل‌داری دهد و به آنان اطمینان بخشد که بزودی مادر و خواهر کوچکشان جمع آنها خواهند پیوست شریعتی همچنانکه به همه امید میداد در آن شب هم کوشیده بچه‌ها امید و اطمینان دهد تا هیچ احساس نا راحتی نکنند و بسا خیال راحت به بستر روند. خود او هم به عادت همیشگی به اتاق مجاور رفت تا به سفر فکریش ادامه دهد. باشکده از ورق سزید



ادامه از صفحه قبل
این سرورفرهم ارمغانی جاویدان کرامت کند انسانها را، ولی دست تقدیر باز بهادر آستین داشت. دشمنان همچنانکه انتظار میرفت به دسیسه جنی ادامه داد. بازی چگونه انجام گرفت از جمله معما هائی است که وجود شریعتی را چون هاله ای دربر گرفته اند. آری این چنین بود که قلب دکتورشریعتی از کار افتاد و او که هرگز به بیماری قلبی دچار نشود تحت عنوان سکنه قلبی سه شهادت رسید و این فریادش را با دیگر رسالت از همیشه بگوش جهانیان رساند که: "شهادت، دعوتی است به همه عصرها و به همه نسلها که: اگر نمیتوانی، بشویان و اگر نمیتوانی، بمیر." و بازتاب همین فریاد بود که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ریشه های نظام طاغوتی پهلوی از سیخ و بن بریده شد.

جنارزه او تا رسیدن فرزندش احسان از آمریکا و همسر و آخرین فرزندش از ایران، در انگلستان مانی ماند و سرانجام با همراهی دوستان و نزدیکانش در روز یکشنبه هفتم تیرماه به دمشق منتقل گردید و در زینبیه شام به امانت سپرده شد. برای جنارزه او در ایران نقشه ها کشیده بودند و لاجرم برای جلوگیری از تزویر و ریبای بداندیشان و دشمنان مردم، جنارزه او نیز مثل پیشوای شهیدان حسین (ع) به زینب سپرده شد تا شهادت او نیز بی پیام نماند.

پیام

● اگر روزی او در بند و شکنجه، تسلیم نظام سلطه نشد، امروز تیزیس از شهادت اولین کلمه ایدئولوژی علوی را تحویل میده که تشیع علوی یعنی "نه" امروز، او در ریزه، تنها بر زینبیه زمان ایستاده است و نشدای قهرآمیز سرنگونی رژیمهای طاغوتی سرمی دهد:

"هل من ناصر ینصرنی؟"
"آیا کسی هست که مرا یاری کند؟"

در ۳ صفحه کیهان امروز

یادنامه دکتر علی شریعتی



فردانیت - دکتر علی شریعتی معقل و متفکر اسلامی
● اندیشه های محقق بزرگ اسلامی درباره: حضرت علی (ع)، اسلام و تشیع، غرب زدگی، عاده پرستی، مارکسیسم بیگانه از خویش، فردوسی طوسی، زبان فارسی، تاسیوانیسم و بحران قرن بیستم.

● دکتر شریعتی چگونه در انگلستان درگذشت؟

مجلس یادبود دکتر شریعتی برگزار می شود

● دانشگاه فردوسی مجلس یادبود استاد فقید را برگزار می کند.

○ خدمت معلم شهید در کنار زینب، پیام برانقلاب حسین.
○ انعکاس شهادت معلم انقلاب در روزنامه کیهان طبق دستور ساواک!

او نمرده است و او شهید است او حی و حاضر است. او موج است. ما زنده از آنیم که آرام نگیریم، موجب که آسودگی ما عدم ما است، اگر روزی، او در حسینیه، در مقتل شهیدان، بمان مناره ای، بر شهر ظلمت بتک توحید می کوفت و خاطر خونین شهیدان را هر لحظه به یاد می آورد، امروز نیز زینب وار، بر زینبیه، زمان ایستاده است و مستضعفین جهان را به ایستادگی نظام شرک فرا می خواند. این خداگونه تبعیدی کویر در آرزوی بازگشت به وطن است. اما وطن او جاشی است که آزادی، برابری و عشق خانه کرده باشد آنجا "عرفان، برابری، آزادی" دست بدست هم داده اند تا جامعه ای بسوی توحیدی سازند. وقتی "عشق" فرمان میدهد، "محال" سر تسلیم فرود می آورد.



چگونه زیستن



علی محمد احمدی - سزوار

خدا گفت و خلق، سوخت تا خلق را به خدا نزدیک کند و اسلام حقیقی را به عنوان ایدئولوژی درنیل جوان که نسل حاس در همه زمانهاست، مطرح کند، که با احیای جهان بینی توحیدی، اسلام را به سر مکتبهای شرق و غرب سیادت بخشید و نقش عالم اسلامی را که از بیابان ایران بنی اسرائیل بالاتر است ایفا کند. او تجسم عینی تشیع علی و تشیع "نه" بود، "نه" به هر آنچهیزی که او را از رفتن باز میداشت "نه" به هر چه که او را به مرداب وارد بودن میخواند و روح خدا شورا می زداید، "نه" به نام و ناس و جام و کام، و این را از استادش علی (ع) آموخته بود، و چه نیکی توانسته بود و وظیفه شاگردی مکتب چنان بزرگی را انجام دهد.

زیسته و همچون گزها و تاقهای کوبیری همیشه تشنه بود، ولی از با نیفتاد، در آیه آیه قرآن زیربنای فکریش را ساخته بود و با علی (ع) چگونه زیستن را و با حسین چگونه مردن را و با ابوذر چگونه فریاد زدن را، و کلامش نیز تداوم فریاد درد مند تمامی مستضعفین تاریخ بود. ... و اما آنچه میگفت؟ یک عمر برای چه سوخت؟ که از خود دم نزد و همه از

● در خلوت کلام او بود که خویش را دریافتم، در صلابت احد، احد او بود که بر خویش لرزیدم و او از شرک رهبرم، در ریاضت ها و از خود گذشتگی های او بود که فهمیدم باید "من" مجازی قربانی "ما" شود و "من حقیقی" در رویش "ما" تجسم یابد، و در سماجت حق پرستی او بود که از نزدیکی به باطل هراسیدم و بالاخره از امامت فکری او بود که به اسلام رسیدم و توحید را دریافتم، تا آنکه عمر حقیقتم را آغاز کردم.

او که بود؟ از کجا می آمد؟ و در کوله بارش چه بود؟

... او تداوم فریاد همگان هابیلیان سلف بود و نماینده نسل امروز و بیم و امید دهنده نسل های فردا، و چگونه او را بیان کنم؟! اوقاشی بود که تمامی عمر خویش را شهید بود و تمامی کلامش در دروازه شهادت میداد، از چشمه جوشان مکتب اسلام و از شریعت محمد و علی و حسین نوشیده بود و از همه بیشتر تشنگی داشته تشنه، همچون خاک زادگاهش کویبر!

... و از کویبر برخاسته و کویبری

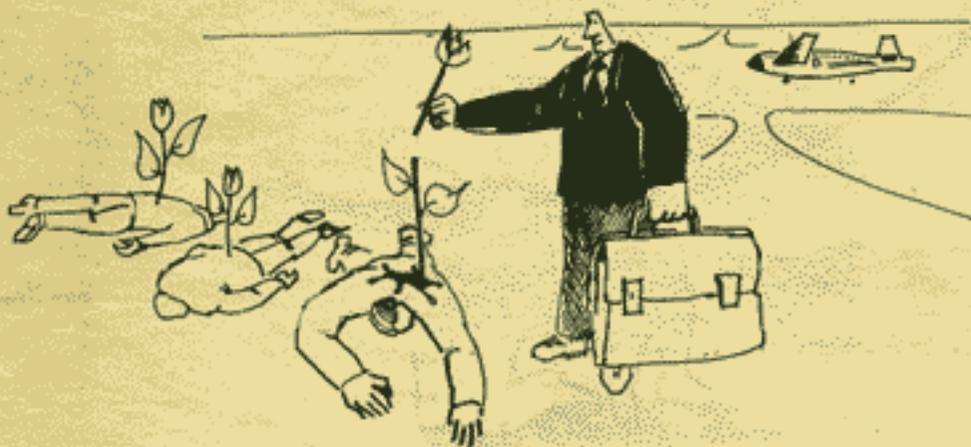


و سلام بر شریعتی، رهشده از بند خود و برپا دارنده شعار با زکشت به خویش او که در راه تکامل انسان، عمای ایمان در دست داشت و کلاه عقیده بر سر و چاروق صبر و بایداری برپای و کوله بار تجربه و مبارزه بردوش رفت تا بفهماند که تنها راه رستن از جمود و رسوب در خود، حرکت است و هجرت او تجلی زیباترین فراز زندگی و انفجار تمامی انباشت دردها و رنجهای طول عمرش بود، آری، او عینیتی از چگونه زیستن بود!

"رحمت خدا بر او"

علل انحراف نهفت‌های، هائیبخش

از مجموعه آثار (۲) - صفحه ۸۴



● علت شکست یا انحراف همه نهفت‌های اجتماعی کشورهای سنتی و منحنی این است که تنها تحصیل کرده‌ها (انٹلکچوئل) بوده‌اند که بعنوان یک گروه خودآگاه و آشنا با زمان از سرنوشت جامعه و راه آینده سخن می‌گفته‌اند و چون بسواد عمومی عامیت دارد خواه ناخواه اینان بوده‌اند که "به نیابت ارتسوده مردم" رهبری نهفت‌ها را بدست می‌گرفته‌اند و چون فطرت اجتماعی اینان بارهبری مردم که کار خود مردم است مغایرت دارد، طبیعتاً، روح‌شورو حرکت یک نهفت، که با عماره ایمان و اراده توده تغذیه میکند، در قالب‌های منطقی و حقوقی و عقلی مجرد و دور از "واقعیت"، که ساخته مغز تحصیل کرده‌ها کتاب زده و فیلسوف مآب توجه گراست، می‌مرد و مسخ میشده و در پایان بصورت "کلماتی عالمانه" در می‌آمده، و بسا نهفت‌آشکارا منحرف میشده، و بسا سربوش فریبنده "مطلحت و ایدئولوژی و استراتژی و تاکتیک" و "کلاه‌های" روشنفکرانه، اسارت استعماری ملت را تشدید می‌کرده است. آنچه "استعمارنو" نام دارد عبارت است

از سرنوشتی که تحصیل کرده‌های برجسته برای نهفت‌های موفق ضد استعماری ملت‌های استعمار زده خود بسواد آوردند.

خطری که همه نهفت‌های ضد استعماری و رهائی بخش مردم را در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین تهدید میکند و بسیاری بدان دچار شده‌اند این است که عوام مردم کوچه و بازار و کارخانه و مزرعه، چهره‌های گمنام و خاک آلود و بسواد بی چون ستارخان و باقرخان و شیخ علی

● همبکه جهاد پایان یافت و نوبت اداره کردن و حکومت کردن رسید، دیگر مجاهدین که سال‌های خونین را در سنگرها می‌جنگیدند بدردت می‌خورند و کسانی که در سال‌های خون و خطر در کنار سن و نایم بودند بر می‌گردند و بیست‌های حاس رهبری را اشغال میکنند.

مسوئولانوی تریزی، با فداکاریهایی بارسیا نه و مرگ‌های پاک و قهرمانی‌های بی نام و نشان خویش، استعمار و استبداد را می‌کوبند و همبکه دشمن رانده شد و دوران جهاد پایان یافت و نوبت اداره کردن و حکومت کردن رسید، مجاهدانی که عمر را در روستا و کارخانه گذرانده و سال‌های خونین را در سنگرها می‌جنگیده‌اند دیگر "بدردت می‌

خورند"، تفنگ‌ها را می‌گذارند و بدینال کار خود می‌روند و کسانی که در این سن سال‌های خون و خطر در کنار سن و نایم سز هلند و بلژیک و آمریکا و دیگر کشورهای "متروپل" غرق لذت و امنیت، دور و بیگانه با جامعه شان و نهفت مردمان زندگی می‌کرده و دکتر و مهندس و متخصص اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناس سیاسی و برنامه‌ریزی و حقوق و طب شده‌اند بساز می‌گردند و بیست‌های حاس رهبری را

● همبکه جهاد پایان یافت و نوبت اداره کردن و حکومت کردن رسید، دیگر مجاهدین که سال‌های خونین را در سنگرها می‌جنگیدند بدردت می‌خورند و کسانی که در سال‌های خون و خطر در کنار سن و نایم بودند بر می‌گردند و بیست‌های حاس رهبری را اشغال میکنند.

اشغال میکنند، و خون‌سپای شهیدان را می‌زوات و تمسک و حقوق‌های کلان و امتیازات اجتماعی بسیار می‌سازند و می‌بلعند و در عوض سخنرانی‌های علمی و کنگره و کنفرانس و سمینار و اصطلاحات فنی و برنامه‌های تخصصی و مطالب جامعه‌شناسی و فلسفی بخورد مردم می‌دهند و در پایان دلخوشی مردم و مجاهدان این است که در کوکشل بازت‌ها

پس از

شریعتی



و شب نشینی ها و پشت میزها بجای آن فرانسوی و هلندی و انگلیسی و بلژیکی و ... اکنون کسانی نشسته اند که هم اسمهایشان بومی است و هم محل تولدشان .

در میان چهره های آشنای نهفتگیهای موفق و حاکم ضد استعمار در کشورهای آسیای، آفریقای که اکنون حکومت را بدست دارند تپیه های برجسته، اتلکتول بدرت دیده میشوند و این بسیار قابل تأمل است .

این مسئله از طرفی و تجربه تکست و تا کاسی یا انحراف و مسخ نهفتگی که تحصیل کرده ها رهبری آن را بدست داشته اند و در صف مقدم مردم و نایب مناب مردم بوده اند و یا پس از پیروزی نهفتگیهای رهائی بخش ملی یا طبقاتی یک جامعه، اینان بعنوان متخصصین و کارشناس، جانشین مجاهدان و قهرمانان شده اند از طرف دیگر، ضرورت یک "تک دکارت گونه" ای را در راه و رسم روشفکری برای تحصیل کرده های راستین و جدی کشورهای راکد و سنتی و بخصوص جامعه های " دوره انتقال " فوری و حیاتی نموده است ...

● البته معتقد نیستیم که عیسارت فوق حکایت از یک معنی و مفهوم اصالتی میکند، زیرا آنچه که تحت نام شریعتی مطرح است یک جریان است که زمان طولانی از آغاز آن گذشته و هنوز این جریان حتی به نقطه اوج خود، یعنی عینیت یافتن در جامعه نرسیده است. بنابراین همچنان ادامه و استمرار دارد، غرض از عنوان فسوق اینست که جناحهای موافق و مخالف با این جریان چه کرده اند و کار آنرا یکجا رسانده اند. برای روشن شدن بهتر است توجه دهیم که دودوره مشخص در اینجا وجود دارد یکی از ۲۹ خرداد ۵۶ (شهادت معلم) تا قبل از پیروزی انقلاب و یک دوره هم از ۲۲ بهمن تاکنون، مشخصه بارز دوره اول اینست که مردم در سطح فوق العاده وسیعی به آثار معلسم روی آورده و جریان فکری دکتر بسدون

اینکه گمانهای منهدمی آنرا هداست کنند حرکت توده ای شدن خویش را بسه سرعت انجام میداد و گرد و خاک ناشی از دست و پا زدن سیه اندیشان در این مقطع، هیچگونه مقاومت چشم گیری در سدره توسعه و نفوذ این اندیشه ها ایجاد نمیکرد، در این مقطع به لحاظ کمی، خوانندگان آنرا در گذر رشدی نظیبری یافته و سنگر به سنگر توده ها و اقصیاء جامعه را تسخیر کرده پیش میرفت و چون هنوز مرز بندی مردمی ها با نادرستیها مشخص بود سقوط تفکر ارتجاعی و نسوا با خرافه در میان اقشار جامعه مشهود بود بنا بر این این مرحله را میتوان

مرحله گسترش افقی اندیشه دکتر نامید و آنرا در نماله کل جریان او که در واقع جریان تلاش یک ملت برای دستیابی به سرچشمه های ناب تفکر مکتبشان می باشد دانست. اما آنچه که قصد داریم تحت عنوان فوق بمیان بکشیم بیشتر ظلمها و ستمهاست که از طرف دوستان و دشمنان بر این جریان رفته و آن وضعیت مخا طره انگیز داده است. و این وضعیت است که پس از پیروزی انقلاب پیش آمده است و کلام اینست که دوستان و دشمنان آن یکی نا آگاهانه و این یکی کینه توزانه سعی به محدود کردن بُرد اندیشه های شریعتی کرده اند سیه اندیشانی که داشما " در فکسر ثرور این جریان بوده فرصت را مناسب یافته اند، بخصوص اینکه این آثار را ورق بزنید

جا کردن خود در صفوف انقلابیون از حرمت و محسوبیت حاصل شده در جریان انقلاب نیز بهره برده اند، در ریشه یابی اینگونه کینه نوزیبا به حاج کافیها، حاج اشرفها، انصاریها، شیخ فاسمها و مکارمها و ... می‌رسیم.

عده‌ای نیز قبیل از هر چیز با اسم و رسم و اندیشه شریعتی برخورد سیاسی میکنند، این دسته حضور و جامعیت خویش را بعنوان یک جریان در نفی جریان‌ها و دیگرکه در همان فللمر و حضور دارند، می‌دانند، و علی‌رغم بهره‌گیری و آموزشهای وسیع و همه جانبه از این جریان، سعی به هم آن در درون خود دارند. اینها نیز بدلیل وضعیت خاصان به رشد جریان اندیشه شریعتی ضربه می‌زنند، زیرا به علت نداشتن پایگاه توده‌ای و نیز برخورددهسنای تخریبی زودریشان با بافت‌های کهنه جامعه نهایتاً تضادهای داخلی را بدون اینکه هیچ دست‌آورد ارزشمند و متناسب با منافع خلق داشته باشد، رشد داده‌اند و جریان را بسوی درگیریهای داخلی پیش برده‌اند که مطمئناً نمیتوان نام آنرا برخوردی طبقاتی در روند تکاملی جامعه دانست، اینگونه درگیریها مفهومی فراتر از یک تقفیه حساب حزبی و گروهی نخواهند یافت.

شریعتی در خط هیچ گروهی نمی‌گنجد، و قبول هیچ حزبی نمی‌باشد، او بسیار فراتر از آن رفته که این سالکان راهش ادعا میکنند بنا بر این نباید او را محدود در حوزه فهم و اغراض خود سازند و کلماتی از قبیل "تنها و فقط ما و دیگران نه" را در این رابطه یکسار برند. بگذارند شریعتی برای همه کسانی بماند که او را میخواهند یعنی برای تمامی ملت و ملت‌ها و خواسته‌ها از طریق سنگ شریعتی را به سینه زدن از پایگاه حزب و یا گروه خاصی بسوی موضعگیری در مقابل اونگشانند که این خیانت به شریعتی و اندیشه اوست.

شریعتی را در مقابل اشخاص دیگر نباید مطرح کرد، حال بهر کیفیت، این عمل از ارزش شریعتی میکاهد و بنا بر حق برای دیگران اعتبار را ایجاد نمیکند. فلان فیلسوف ریزین برکنار از جریان‌ها و طوفنده انقلابی را با عقابانی تیزچک و دوربین که کل جریان یک جامعه را زیر نظر دارد مقایسه کردن خطاست، اینها با هم نمی‌توانند تضاد داشته باشند، چرا که اولی کاری نمیکند و جریانی نیست حال آنکه دومی همه چیز هست. اولی همواره به شکل فسردهی زیسته، و عبارتی بهتر جریانیسی افولی بوده که دیگر خلقت جریانیسی و تهاجمی خویش را از دست داده و بصورت فردی درآمد و نشان داده که نتوانسته به حل مشکلات جامعه کمک کند و بسینش ایدئولوژیکی ایجاد کند استراژی و تاکتیکی در کارا و نیست.

من بریم بشناسیم، اغلب تحلیل‌هایی که صورت گرفته ناظر بر جنبه‌های منفی حرکت انقلابی مردم بوده و کمترین تحلیلی توانسته است واقعا " همه ابعاد عوامل محرکه این انقلاب را بنمایاند، کلمات بورژوا و لیبرال و خرده بورژوا و جناح‌بندی‌هایی که با این عبارات صورت گرفته قادر نبوده که به تمامی از عهده تبیین حرکت‌های اجتماعی برآید در اینجا فرازها و جلوه‌های نوی از حرکت اجتماعی بنمایش گذاشته شده است و آن قوانین عام بر این حرکتها انطباق کامل ندارد و حتی تعارض هم داشته است. نقش ایدئولوژی و نفوذ عمیق آن و لوازم ابعاد احساسی اش و نیز بارقه‌های طوفان برانگیز آن را در توده‌های این امت گهگاهی دیده‌ایم یعنی اگر چه تا بیوسته اما بدفعات حرکات مکتبی داشته‌ایم، حال اگر بدون اتکا به شناختی همه جانبه



من چیستم؟
 من چیستم؟
 افسانه‌های خموش در افشوش صد فریب
 گرد فریب‌خورده‌ای از عشو نسیم
 خشمی که خفته در پس هر زهر خنده‌ای
 رازی نهفته در دل شهای جنگلی.
 من چیستم؟
 فریادهای خشم به زنجیر استغای
 بهت نگاه خاطر امیز یک جنون
 زهری چکیده از بن دندان صد امید
 دشنام زشت قحبه بدکار روزگار
 من چیستم؟
 بر جاز کاروان سبکبار لرزو
 خاکستری به راه
 گم کرده مربع در ببری راه اشیا
 اندر شب سپاه
 من چیستم؟
 تک لکهای زنگ به دلمان زندگی
 وز تنگ زندگانی، الوده دامن
 یک فحجه شکسته به حلقوم بیکی
 راز نگفته‌ای و سرود نخوانده‌ای
 من چیستم؟
 لبخند پر ملالت پاکیزی غروب
 در جستجوی شب
 یک شبنم فتاده به چنگ شب حیات
 گمنام و بی‌نشان
 در آرزوی سوزن اقیانوس مرغی خرداد ۳۶



ندارد و او از آنها بیگانه بوده در هر دو صورت با وضاحت کرده ایم.

جبهه مقابل شریعتی رژیم گذشته و بالشیع امپریالیسم متجاوز بود شریعتی زمیندار شد امپریالیسم و اصولاً پیسدا شدن آنرا نتیجه سیری قهقرائی در فرهنگ و جامعه خود میدانسته خواب - رفتن و بیگانه شدن با فرهنگ خویش را فرصتی مناسب جهت پایگیری فرهنگ امپریالیستی قلمداد میکرد و تمام تلاش و هم و غم خویش را مصروف بر هم زدن این خواب گران کرد ولی با این حال این تنهار رژیم و وابستگان مستقیم او نبودند که از اندیشه شریعتی و احمه داشتند بلکه سبه اندیشسان بظاهرا وابسته که خود وقوف ندارند اما جدی تر و خطرناکتر در خدمت همان اهداف بوده و می باشند، نیز از اینکه

از مطرح کردنش صرف نظر کنیم، بلکه کاملاً برعکس منتهای آنچه که باید مورد غفلت قرار نگیرد اینست که برای درگیریهای خودمان از شریعتی سیر سازیم یا اندیشه و موقعیت او را در جامعه و در میان توده ها همچون سکوی پرتاب به حساب نیاوریم، با اینکه

پس از پیروزی انقلاب دوستان و دشمنان شریعتی یکی آگاهانه و دیگری کینه توزانه سعی به محدود کردن برداندیشه های شریعتی کرده اند.

بر ارضعیهائی که داریم بنایم از شریعتی واقفان را پوششی بسازیم و خود را در آن پنهان کنیم بابه مطرح کردن خویش بجای او بپردازیم، شریعتی نباید سرپوش ضعف ما در حرکت کسیردن مستقلمان باشد، همچنین نباید شریعتی را بطور نا کتیکتی مطرح ساخته مثلاً "فلان حزب یا گروه که بیشترین هدف خود را به رشد کمی و فزونی یافتن پیروانش میداند و زمینه رشد از طریق فعالیتها بلاواسطه برایش محدود است و با اینکه بطور کلی وضعیت سیاسی جامعه این امکان را از او ربوده است از این گانالها وارد شده، شریعتی فراتر از آنست که کسی در این مقطع ادعای بارور کردن خط فکری او را داشته، با جامعه ما هنوز فرصت مطرح کردن و فهم کامل او را نکرده است این ماهتم که نیاز به باروری اندیشه و تفکر خویش با بهره گیری کاملاً از آموزه های شریعتی داریم، وقتی سخن بدینگونه مطرح میشود غرضمان این نیست که شریعتی را در هاله ای از تقدس بپیچیم و کم کم او را از میان سخن و عمل خویش بیرون کنیم و از او یک قدیس یا پرومته بسازیم بلکه مقصود اینست که از جنبه انحرافی که خطرش کمتر از همان تقدیس های مجرد نیست جلوگیری بعمل آید و توجه داده شود که چه ما شریعتی را آنقدر بزرگ جلوه دهیم که او را بعرض برسانیم و چه به بیانه حرکت در خط او موضع گیریهای را انجام دهیم که اصلاً ربطی بساو

از ساخت جامعه مان و نیز بدون تعیین حدود حرکت فعلی و بر پایه همان جناح بندیها خواهیم دکنتر را مطرح کنیم، نمونه بی آمدش همانست که امروز می بینیم، اگر دریافته باشیم که توازن موجود در جامعه ما بسیار نا پایدار است و در آینده ای نه چندان دور بالا خنار

این سعادل بهم خواهد خورد پس چرا ما بادت خود" تیغ در کف زندگی مست نهیم" مگر این سخن دکنترینست که می گوید: "سخن حق در جغرافیای ناحق قاتل خویش است" پس شتاب زدگی نا متناسب با شرایط عینی چه مفهومی دارد؟ البته نباید تصور کرد که مقصود از این سخن اینست که شریعتی را واگذاریم و چون جومنا سب نیست

مارکسیستها:

"مارکسیستها در کشورهای اسلامی از آن روهنگی به ناگامی کشیده شدند، و علیرغم شرایط اقتصادی و سیاسی مساعدی که در اختیار داشتند، نتوانستند موفقیتی بدست آورند، که از بررسی دقیق و درست واقعیت اجتماعی و روح تاریخ و شناخت جنبین جامعه خویش غافل ماندند و سب آنکه متوجه باشند که باید زمینه ای که در آن می خواهند بکار برد از ند، شناسند، به پیاده کردن اصول ختک و کلیسی نشوریهای مارکسیستی، آنچنانکه در اروپا تعلیم گرفته بودند، آغاز کردند و چون از انطابق این نشوریها با واقعیهائی زنده و روح اجتماعی و خصوصیات عینی ملت های خود و شرایط جامعه خویش عاجز بودند، همواره کوششهایشان به شکست انجامید...."

(مجموعه آثار ۴)

شریعتی در خط هیچ گروهی نمیگنجد و تیول هیچ حزبی نمیشد، او بسیار فراتر از آن رفته که این سالکان راهش ادعا میکنند.

تمامیت سیاه و مسجمد فکریشان بواسطه طرح سخنان نو، سخنان زندگی آفرین و حرکت زایم خاطره می افتند ناگهان بر خود می لرزند، و وجود خودشان را در لیمه پرتگاه احساس می کنند از این رو که اصل و مبنا را حفظ نمیکنند و با باطل فکری و آسایش خاطر خویش قرار داده اند، شروع به نشان دادن عکس العمل میکنند و روشن است که چه چیزی در این میان فراموش شده است - حقوق ماکها و معیارهای آن - و چون از همسان ابتدای ناگاهانه ما یک جنبه سب موضوع گیریهای برای دفاع از سب ورق بزنید

درست است که نسل جوان ما ایدئولوژی خود را باید در متن عقیده اسلامی بیابد و اینکار به تحقیق نیازمند است. اما این تحقیق نمیتواند در انجمن شاهنشاهی فلسفه و نظائر آن به انجام برسد.

برخاسته و انحراف که هیچ، قدم در راه باطل گذشته اند، می روند تا آنجا که دیگر طرف را خصم فطری خود میدانند. دیگر سر برور نمی بینند. که تحقیق کنند، شناخت خویش را تکامل دهند، احتمال اشتباه برای خویش قائل شوند اینها مهم نیست و آنها هم نیازی بدان ندارند زیرا " وَأَحَاطَتْ بِهٖ خَطِیْبَتُهُمْ " شده اند دیگر این آنها نیستند که سرفکر و اندیشه و عمل خود حکومت می کنند بلکه ساخت اخلاقی و خصلتهای آنها هستند که حکومت می رانند و افسارشان را در اختیار دارند آنها غرق در مکتوبات، خویش اندینا بپر این همه موضع گیریها و حرق و سوزها و عملکردهاشان در این رابطه صورت می گیرد در صورتی که اینگونه عناصر تا خود آگاه در خدمت یک سیستم قرار می گیرند و عمله اومی شوند اما خودشان بدو دلیل یکی اینکه در همان سیستم با آمده اند و دیگر آنکه بهر حال باید بین خودشان و آنچه که در اطرافشان می گذرد توازن ایجاد کنند و مجموعه فکریشان حاصل این توازن می باشد، تخریب بنای فکری شان بزرگترین مصیبتها برای شان می باشد و فرار گرفتن در مقابل امواج طوفانده بخودی خود میتوانند انگیزه های عکس العمل را ایجاد کنند. فتاوی مختلفه که از اشخاص با اسم و رسم صادر شده فقط با تکیه اینکه از منبع موثقی شنیده است که فلان، و آن منبع هم از منبع مورد اعتماد دیگری و همینطور خدایمانند منبع اولیه بالاخره حرف را از که شنیده است و به که ربط دارد اینها همه در همان زمینه و کمتر ه فوق الذکر قابل فهم و تعبیر می باشند.

اگر قبول کنیم آنچه را که امروز بنام ارتجاع در مفهوم خاصی از آن می گویند

یک جریان واحد و منسجم نیست، بلکه دو جریان بوده که در زمینه های اصولی حداقل تفاوت را نیز با هم دارند، جریان ارتجاعی و جریان دیگر مترقی (البته شعبات صنفی را نمیتوان اصل و معنای تفاوت قرار داد). حال اگر مابدون هوشیاری نخواهیم آنرا یک کلی گرفته، از زاویه اندیشه های دکتر موضع واحدی در قبالتش اخذ کنیم روشن است که مرتکب اشتباه بزرگی شده ایم. حداقل بی آمدن کنار اینست که یک بخش بسیار وسیعی را که نه تنها در مقابل این جریان موضع نداشته است یا لاجبار به سمتی سوق داده ایم که وادار به موضع گیری اش ساخته ایم. ما نباید فراموش کنیم که روی آوردن طلاب جوان به اندیشه دکتر

اساس بزرگترین رنسانس در حوزه های علمی را بنیان نهاده است و یک جریان نسبت شکنی را نسبت به قالبها و تابوهای حوزه ها برآه انداخته است و نیز بنیاد از یاد ببریم که همین طلاب جوان رسولان پیام دکتر به دورترین نقاط این کشور بوده اند، و بایستد اعتراف کنیم که آنها در توده های کردن هواندیشه نوی قابلیت بیشتری از خودشان نشان داده اند، بهر حال هنوز مدت زیادی نگذشته است که در اصفهان و مشهد و سایر جاها همزمان اعلامیه تکفیر علیه استاد شهید توسط محافل مرتجع بخش شد، ولی می بینیم که جریسان مترقی روحانیت بلافاصله اقدام به خفه کردن این خروسان بی محل میکند و از طرفی رهبران انقلاب رسماً ضمن گفتن

روحانی نادان و... اعلام میکنند که برنامه ای بوده است تا بین دانشگاه و حوزه جدایی بیندازند و با آنچنان فشارهای سرجمعین قوی است که امکان نداشت. دکتر رانمی دهد، حال تصور کنید بایک چنین جریانی چگونه باید برخورد داشت که در نهایت باعث تسهیل برایت و نفوذ اندیشه های دکتر گردد نه اینکه در عوض بر موانع گسترش آن بیافزاید.

گروهی که تلاش میکند بیکاره همه چیز را تبدیل کند و از این طریق اقدام به ساختن جریان کند آنها هم در فرصتی که بسیار کم است برای اندیشیدن و تمرین کردن تفکرویاور جدید، طبیعی است که احتمال انحراف بسیار زیاد خواهد بود، ما نمونه اش را اخیراً دیده ایم علی رغم صداقت و پاکبایی که داشته اند دچار خطا شده و نه تنها کمکی به حل مسائل و مشکلات نکردند بلکه هم خود را تسود شدند و هم کمک به رشد و جریانات غیر اصولی کردند. اینها اگر چه چنین

برای درگیری ها خودمان از شریعتی سپرنسازیم، یا اندیشه و موقعیت او را در جامعه و در میان توده ها همچون سکوی پرتاب بحساب نیاوریم.

منظوری نداشتند، لیکن طرز عمل ویسی آمده های اعمال شان ضربه ای بود بر پایگاه توده ای تفکر شریعتی، ترورهای سیاسی که صورت می دادند و توجیهات آنها که همه ناشی از ضعف بینش سیاسی و طبیعتاً " محدود بودن دامنه ایدئولوژی شان بوده همه و همه سوزهای شده اند در دست کسانی که برای مخالفت کردن بهایشان کمتر احسان نیازی ملاک و معیار میکنند.

گروه های دیگر از جمله آنهاست که شریعتی را پایه گذار اسلام تطبیقی می دانند و خود را سالکان راه اومی دانند و بصورت یک حزب سیاسی در قبسال جریانات جامعه موضع گیری دارند نیز ضربه ای مهلک وارد می سازند، آنها موانعی در راه فهم اندیشه های شریعتی اتحاد جوان



شریعتی فراتر از آنست که کسی در این مقطع ادعای بارور کردن خط فکری او را داشته باشد، بلکه این ماهستیم که نیاز به سنا پوری فکری خود، بهره‌گیری از آموزه‌های شریعتی داریم.

صورت یک مجموعه ایجاد میکنند و به تمامیت آنها لطمه وارد می‌سازند، حرف اینست که کدام تحلیل اینگونه برخوردهای تخریبی بدون اسباب و مقدمه را ایجاب میکند، و این تحلیلها ناچه حدیاز گویند و واقعیت میباشد. مگر فراموش کرده‌ایم که عده‌ای به استاد ایراد می‌گرفتند که همه‌اش حرف می‌زند و به تریبونش چسبیده و وارد عمل (سارزه مسلحانه) نمیشود و بدون اینکه عمل دیگران را انکار رویانفی کنند میگفت که ما برخلاف آنچه که تصور می‌کنند هنوز حرف نزنده‌ایم و حرف بسیار داریم که بزین و امروز ما می‌فهمیم که ضرورت و نیاز جامعه ما را چه خوب تشخیص داده بود و چه پاسخ مناسبی باین نیاز داد برآستی که تا شکرکلام و پیام او کمتر از شمشیر مجاهدان مدر اسلام نبوده که آنها را مستقر کردند و این اسلام را احیاء نموده می‌بینم که چقدر به ابزار و لوازم حرکت و زمینه سازی آن اهمیت میدهد و علی‌رغم اینکه تکرار میکند فرصتها کم است و شاید آخرین بار باشد مع هذا دست به هیچگونه اقدام عجولانه‌ای نمی‌زند و حرکت بر روی خط اصولی ای را که آغاز کرده از دست نمی‌دهد حال به بینیم این متولیان عزیز دکترا چگونه خود را ملزم به شیوه او کرده‌اند، اینهاست که قبل از ارشاد و تبلیغ ایدئولوژیک و بازشناساندن مرحله نوی که در تاریخ و حرکت ملت ما آغاز گشته شروع به موضع گیری میکنند. ابتدا سرخورده میشوند و بعد از سر خوردگی است که شروع به حزب سازی و جریان سازی میکنند. آنها از درک ضرورت‌های فوری جامعه ما بی‌خبرند، مگر نه این است که فرصتهای پیش آمده امکان پیش بردن کار را،

به میزای زیادی فراهم کرده است چرا که جای غنابخشیدن به آگاهیه‌های نوده‌ای و آماده کردن آنها برای سازماندهی خودشان ما می‌آئیم حزب می‌سازیم و به خودمان شکل می‌دهیم و از نوده‌می خواهیم که بما به پیوندند، حتی اگر در این زمینه موفق هم بشویم یا ستیاد سخنان دکترا با سر نوده‌ها شیره مالیده‌ایم.

بنا بر این باید گفت که دکترا اما مزاده نیست، محراب و منبر نمی‌خواهد، روزنامه رسمی نمی‌خواهد، دفتر و دستک نمی‌خواهد، دیگران بخودشان زحمت ندهند و آلاهما نظور که خودشان هم تجربه کرده‌اند عرض خود برده‌اند و زحمت دیگران داشته‌اند، دکترا شریعتی متعلق به همه‌است.

سید اندیشان بظاهر ناواسته نیز از اینکه تمامیت سیاه منجمد فکریشان بواسطه طرح سخنان تو، سخنان زندگی آفرین شریعتی بمخاطره می‌افتد سرخود می‌لرزند.

روزنامه، همه محافل انقلابی و ... جایگاه اوست و همینطور که تاکنون این امت قدرشناس بدون اینکه از کمی دستور بگیرد به نشر و اشاعه پیامها و آثار دکترا پرداخته‌اند از این پس نیز خواهند پرداخت زیرا که او از خودشان است در دل آنها جای دارد در سیمای او نمونه انسان آزاده مکتبی را دیده‌اند، جسم و تن و شکست هزار و چهار مدسال درد و حرمان و سکوت و جهل و انحراف را در وجود او دیده‌اند، او را علی‌گونه زمان خود دانسته‌اند با کوش جان پذیرای سخن او بوده‌اند راستی آن ساعات پس از نیمه شب در حسینیه ارشاد آنهم نه یک نفر بلکه دوسه هزار نفر با زگویند چه است؟ شریعتی در متن اسلام سخن گفته، زیسته و مرده

است، حالا هم باید ما همینطور با نگاه کنیم او را در متن جامعه اسلامی ما مطرح سازیم، و با عواملی که میخواهند این جایگاه را غصب کنند مبارزه کنیم، حرکت‌های مغرضانه کوردلان را افشا کنیم فهم جامع شریعتی یا تعبیراتی فهم صحیح اسلام را کمک کنیم تا نوده‌ها انجام دهند. محدود کردن شریعتی در یک قشر روشنفکر، خیانتی به نوده‌ها است ما همه نسبت به اشاعه تفکر شریعتی متعهد هستیم، این وظیفه عده‌ای خاص نیست و نه در انحصار گروه معینی، هر کس به میزان توانایی و بضاعت خویش مبلغ اندیشه‌های شریعتی است راستی تبلیغ تفکرات شریعتی مگر هدف است مگر خود این اندیشه‌ها در خدمت تبلیغ اسلام راستین نبوده‌اند پس آیا هر نوع تلاش و کوشش انقلابی که بر پایه‌های راستین اسلام اصیل و شناخت صحیح مقتضیات زمان باشد در ادامه خط شریعتی نیست و آیا چنین تلاش‌هایی هم جهت با کار و عمل و اندیشه

شریعتی در خدمت تعالی استمان نیست نیست حال بجای اینکه خود را متولیان محض استاد شهید بدانیم صادقانه و بی‌گیرا ما نه انحصار طلبانه و نه به قصد بهره‌برداریهای سیاسی در امتداد جریان دکترا حرکت کنیم و در اینسن حرکت‌مان از تعارضات و اپسگرایانه اعراض کنیم و بجای آن برخوردهای تعالی بخش صورت دهیم و همه با هم در مقابل کسانی که میخواهند این ارثیه بزرگ و حیاتی را با خیال کنند صف آرایی و افشاکری کنیم. از موضع توده‌ها، از موضع خلق، از موضع مستضعفین از موضع همه آنهاست که در این راه کار و تلاش میکنند اما بی‌نام و نشان هستند نه از موضع این یا آن گروه و لواست که

یاد از
شب هفت
رگه در زندان



● آفتاب در حال غروب کردن بود و بچه‌ها در حیات مشغول بهن کردن زیلوها بودند. بعضی‌ها دو تا دو تا قدم می‌زدند و کسانی هم دور هم نشسته بودند و صحبت میکردند، غذای هم خود را آماده نماز مغرب میکردند، و... خلاصه هر کس مشغول کاری بود که ناگهان حلسی پشت سوراخ دربند تکانی خورد و یک نفر صدا زد: روزنامه، و این بار نیز مثل همیشه روزنامه‌ها را پس از مثل کردن بداخل "بند" دادند، آنها را روی زمین وسط زیلوها انداختند بچه‌ها نیز بی‌امان و مشتاقانه دور آنها حلقه زدند، همیشه همینطور بود، همه میخواستند در همان لحظات اول عنوانهای درشت روزنامه‌ها را ببینند، آنروز نیز عنوانی در صفحه اول آمده بود که گرچه تیتراژ درشت روزنامه نبود، اما بسیار همه ما را سر جایمان میخکوب کرد. خیر این بود "دکتر علی شریعتی درگذشت" روزنامه‌ها دوپهلوی با مسئله برخورد کرده بودند از یک طرف حادثه آنقدر مهم بود که نمیتوانستند نادیده از آن بگذرند از طرف دیگر نیز نمی‌خواستند درج مناسب و بحق این خبر باعث حرکت در آمدن و جوش و خروش افتادن خلق شود و نهائیا "وضعیتی پیش آید که برای دستگاه پلیسی رژیم قابل کنترل نباشد، و گذشته از این با تحلیلی بی‌محتوایی از شخصیت شریعتی قصد بهره‌برداری به سود خویش را داشتند همچنانکه کیهان با دادن عنوان همکار مطبوعاتی بخيال خویش این کار را کرده بود خبر آنچنان ناگهانی بود که هیچکس نمیخواست باور کند، فکر میکردند اینهم یکی دیگر از حیل‌های رژیم باین خلق مستضعف است شاید رژیم خواسته عکس العمل افکار عمومی را بفهمد؟ شاید زمینه‌سازی برای

برنامه‌های بعدی خود میکنند؟ و بالاخره همه متفق القول شدیم که رژیم او را ترور کرده‌است بغض‌گلوها را میفشرد، اشکها در کاسه خانه چشم بی‌اختیار حلقه میزد، گوشتی بر سر همه مان پتکی وارد شده و مشاعرمان را از ما گرفت است. به همدیگر نگاه میکردیم، هیچکس نمیدانست چه عکس‌العملی باید نشان داد، آیا خبر را باور کنیم؟ آیا برآستی شریعتی مرده است؟ نه هرگز کسی نه خود جرات هم این خبر را نمیداد، خیر در تمام می‌بندپخش شد سکوت مرگبار همه سراسر آن سایه افکند، در آنجا تحیر و سرگردانی را بطور مجسم میشد دید، کم کم تاب از توانمان میرفت، مصیبت فراتر از طاقت و توان ما بود، آخر ما همه رویاها و عشق و امیدهای خویش را در کلام او رفریاد بلند و چهره مردانه او دیدیم. آری سرها سنگین شده بودند، لبهایمان می‌لرزید، صدای بهیم خوردن بی‌اختیار ندانهایمان شنیده میشد، نمی‌دانستیم به همدیگر چه بگوئیم، نگاههایمان بی‌فروغ گشته بود، عمق کینه‌مان نسبت به رژیم از تورم رگهای گردنمان آشکار بود، برآستی رژیم در آن لحظات چرخ را با کام خویش میبافت ما خود می‌دیدیم که چگونه عملیه، اگره او با دشمنان گرد و میشکستند اما برای ما که الفبای اسلام و انقلاب و حتی مقاومت را از او آموخته بودیم و هرچه داشتیم هر چند اندک، از او داشتیم از او که خود "نه" سرخ تشیع علوی بود و شور عصیان علیه نظام حاکم تشیع صفوی را در وجودمان شعله و ساخته بود. نه گفتن، سازش نکردن، مصلحتی نبودن، جوشنده بودن ارشیه او در دل ما بود هم او که خود نیکوآتش عشق راستین را از خدایان و متولیان دروغین آن رسوده



بود و پروسته وار بر زمین آورده، بسدر آنرا در دل‌های خموش و افسرده ما فاشانده بود و به مدد این عشق، حیاتی دوباره یافته بودیم ...

خون در عروقمان سرعت سرسام‌آوری یافته بود، گویا همه تب کرده بودیم به هر گوشه‌ای می نگرستم جای خلوتی نبود، آخر مگر میشد شریعتی از دست رفته باشد و شیفته‌گان این علی گوشه زمان در هجران او اشک حسرت بنارند! بداخل ساختمان بند (۷) رفتم و روی یکی از تخت‌های سه طبقه خزیدم، سرم را به پایه‌های تخت فشار دادم سعی کردم نگذارم صدای گریه‌ام را دیگران بشنوند، آخر شریعتی فقط اندیشه ما را دستکاری نکرد، او احساسات و عواطف ما را نیز به زیر مهمیز دریای طوفنده احساس خویشتن کشیده بود اما " چگونه احساس کردن را او خودیما یاد داد که مدت‌ها بود از یادمان برده بودند.

همه می گریستند، اما گریه‌ها مان مدان داشت، آخر نمی‌خواستیم دژ خیمان تصور کنند که گریه ما نشانه ضعف ما است، آنها از گریه فقط همین را می فهمیدند، غلغله‌ای بود اما بسی سرو صدا! از نگاه‌ها حال همدیگر را حدس می زدیم، نمی توانستیم ساکت از کنار آن بگذریم، تصمیم گرفته شد که آخر شب جلسه ترحیم داشته باشیم، جلسه تشکیل شد یکی از برادران چند آیه‌ای از قرآن را با لحنی ملایم قرائت کرد، دیگران نیز گوش می دادند سعی از هم زنجیربهای غیر مذهبی هم آمده بودند، جلسه پس از مدت کمی بسا خواندن حمد و سوره پایان یافت، سحر نیز عده‌ای بمنظور اینکه فردا روزه بگیرند بیدار شدند، نگهبانها خبر جلسه و بیداری سحر را به زبرهت بردند فردا از بلندگوا سا می عده‌ای خوانده شد آنها را به نگهبانی بردند و موضوعات

اندازه‌ای این کمیوها را جبران میکرد. در همین اثناء وکیل بند وارد شد و یک حلو را روی چراغ دیدند، لحظاتی بعد از زبرهت آمدند و حلو را بردند، آخر سه شنبه گویا شب هفت دگتر بود و آنها این حلوایی را خیرات و میرات برای یادبود معلم شهید تعبیر کرده بودند، دیگر سکوت جایز نبود، نمی شد تحمل کرد، به هر بهانه‌ای حتی ظرف غذای ما را ببرند.

چهار همدیگر را خبر کردند، پشت در بند روی زمین نشستیم و خواستار پس دادن حلو با اضافه یکی دو مورد دیگر شدیم راستی اگر قضیه حلو را محسوس تصور کنیم، چه خواست کوچک و تحقیر ورق بزنید

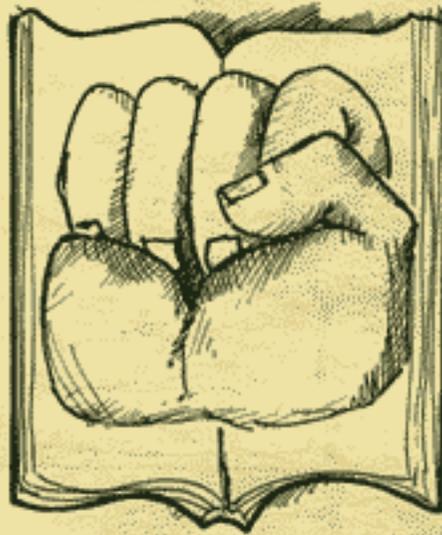
دیشب را پرس و جو کردند و شهید و ارباب، چه‌ها نیز آنرا یک عادت همیشگی قلمداد کردند و (همه هفته‌ی دوازدهم یعنی از زندانیان روزه می‌گرفتند)، رئیس زندان ترسید که می‌دانشادت دگتر عکس‌العمل‌هایی را در زندان بوجود آورد، لذا سعی میکرد سرکنترلش بیفزاید و از هر اتفاق احتمالی جلوگیری کند.

گویا سه شنبه هفته بعد بود که عده‌ای مشغول پختن حلو شدند هر چند گاه این کار در زندان انجام میشد، علتش هم این بود که اغلب غذاهای زندان با اصطلاح سردی بودند و سردی ناراحتیهای مغلطی می افزودند خوردن حلو در آن مکانهای مرطوب

● شاگردان «شریعتی» همچون سربازان گمنامی هستند که در نهایت فروتنی بار رسالتشان را بردوش می‌کشند.

ویا:

هر که بر شمع خرد آرد بـ
شمع کسی سوزد بسوزد بسوزا و
وبه آنها شیکه صادقانه در راه رهائی
انسان گام نهاده و حرکت خود را ظاهراً
در چارچوب تفکر دکترا انجام می‌دهد
می‌گوئیم که هدف... مصداق و عینیت
یافتن مکتب و ارزشهای آنست آنچنان
که این شعرا قبال می‌گوید:
کیش ما مانند موج تیز گام،
اختیار جاده و ترک مقصود گام،
شریعتی خود مصداق این مفهوم بود، و
مانیز بدون اینکه قالب سازی کنیم
باید به تحقق بخشیدن این مفهوم
سپرداریم.



نخیه پس از شریعتی
خداشای هم در کارشان نباشد که اینطور
نیست از شریعتی سخن بگوئیم.

خلاصه باید در جهت گسترش و تقویت
رابطه شریعتی با توده‌ها مبادا دست‌نبرد
طریق ضعیف کردن و گسستن این رابطه
و دست‌آخیره همه آنها شیکه از محسور
خود خواهی‌ها و منافع و سنگ نظریه‌ها و
تاریک اندیشیها و حقد و حسادت، مخالفت
کور می‌کنند این دو شعر مولوی را هدیه
میدهیم که می‌گوید:

شمع حق را بفکمی تو ای عجزوز
هم تو سوزی هم سرت‌ای گنبد پیوز
کی شود دریا ز پیوز سنگ نجس
کی شود خورشید از پیف منظمس

ادامه از صفحه قبل

نمودند و در آنجا، این عمل‌های رژیم
چه فضاحت و وقاحت خدیشری که از خود
نشان ندادند، انگار که تمام سی
خمیره‌های پستی وجودشان در آنجا شکل
می‌گرفت، حتی ثورت‌ها را هم در
می‌آورند...

آنها با منت و لگد از ما چهره‌های
تمام رخ و نیم رخ و ابستاده و نشسته و
به پهلو می‌ساختند، ولی اینها
میسرنیفتا دوشب هنگام آنگاه که بقیه
تصمیم به اعتماد غذا گرفته بودند،
دوستان تبعیدی را نیز برگرداندند و
علاوه بر حلوا با عقب نشینی مفتضحانه
امتیازات دیگری نیز دادند و بدینسان
روز هفتم شهادت اسوه زمان را پشت
سرنهادیم، خدایش رحمت کند او را در
جوار اولیایش مرتبتی عنایت کند و ما
را نیز توفیق تاز درجه اندیشه او
با عمق دریای بیگران مکتب نجات
بخش و انسان ساز اسلام دست یابیم.
والسلام

ایستادند، دستور داده شد هر کس تکیان
خورد او را بزنید تا سر جایش بنشیند، همه
حیله‌ها و شگردهای خود را برای درهم کوبیدن
روحیه‌ها بکار گرفتند ولی میسر نشد عده‌ای
ضعیف‌النفس از همان ابتدای خود را
مشخص کردند (که حالا در جامعه پس از انقلاب
هر کدام صاحب‌بیت و مقام و کرسی نمایندگی
و... شده‌اند).

اوایل تیر بود و آفتاب سوزان
می‌تابید و نگهبانان اجازه نشستن در
سایه بکسی نمی‌دادند، هر چند گاهی
یکی به موعظه می‌آمد، وقتی فایده نمی‌کرد،
دیگری به تهدید می‌آمد که اینجا مسأله
مجلس شرح نداریم، خیرات و مبرات
یعنی چه نماز را روی اسفالت داغ
خواندیم، همه با هم بودیم، تقریباً
کلافه‌شان کرده بودیم، غروب که شد،
شگرد تازه‌ای را وارد معرکه کردند
و آن انتقال به زندانهای عادی بود
این کار را شروع کردند و با چه تحقیری
دسته، دسته روانه بندهای عسادی

آزمی می‌شود که کمتر انگیزه دفاع
در آدمی ایجاد می‌کند، اما همین موضوع
کوچک را وقتی در رابطه با یک جریان
در نظرمی گیریم و در واقع آن را سبانه
وانگیزه بدانیم می‌بینیم که حلوا
که سهل است هر چیزی از روش دیگری
نیزارزشمند می‌شود.

محبت‌ها با مسئولین زندان تنها
نزدیکیهای ظهر طول کشید، قضیه به
مقامات بالا گزارش داده شد، بچه‌ها از
گرفتن جیره غذایی خودداری کردند، به
کار زندان آماده باش داده شدند،
مسئولین زندان برای آخرین بار
اخطار کردند، اینهم میسر نیفتاد، طولی
نکشید در باز شد و سربازان کلاه خود را
با طوم و سپر بردید و با کیف‌های وژم
وارد شدند، دستور دادند که هر کس به بند
خودش برود، امتناع شد، تقریباً همه
افراد که در حدود ۲۷۰ نفر بودند در یک
کوشه حیا نشستند، سربازان جلو آنها
یک صف بوجود آوردند و به حالت آماده



تا نحوه تفکر مردم عوض نشود هیچ چیز تغییر نخواهد کرد



تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه دکتر شریعتی

تعلیم و تربیت اسلامی، جهت گیری، متمم

۱۰) تعلیم و تربیت غربی، بر مبنای توجیه انسان در نظام با

تعلیم و تربیت اسلامی، بر مبنای توجیه انسان در نظام خلقت

۱۱) تعلیم و تربیت غربی، گرایش بسوی تمدن

تعلیم و تربیت اسلامی، گرایش بسوی فرهنگ

۱۲) تعلیم و تربیت غربی، سازنده "اجتماع" است

تعلیم و تربیت اسلامی، سازنده "امت" است

۱۳) تعلیم و تربیت غربی، بر اساس "تودن" انسان استوار است

تعلیم و تربیت اسلامی، بر اساس "شدن" انسان استوار است

۱۴) در تعلیم و تربیت غربی، زیربنای فکری علم است

(دانش، اطلاع، علم، واقعیت)

در تعلیم و تربیت اسلامی، زیربنای فکری حکمت است

(بینش، سوفیا، روشن بینی، علم، هدایت)

۱۵) تعلیم و تربیت غربی، رشد جهان آکاها است

تعلیم و تربیت اسلامی، رشد خود آکاها است

۱۶) تعلیم و تربیت غربی، "انسان مقتدر" میسازد

تعلیم و تربیت اسلامی، "انسان خوب" (انسان صالح)

۱۷) تعلیم و تربیت غربی، "جامعه متمدن" میسازد

تعلیم و تربیت اسلامی، "انسان متمدن" میسازد

۱۸) تعلیم و تربیت غربی، کسب تسلط بر طبیعت محیط است

تعلیم و تربیت اسلامی، کسب تسلط بر محیط خویش

۱۹) تعلیم و تربیت غربی، انسان را در خدمت خویش، به صلاح

"جامعه" قرار می دهد

تعلیم و تربیت اسلامی، انسان را در خدمت جامعه، به صلاح

خویش "قرار می دهد

● برای سالروز شهادت معلم انقلاب "شهید شریعتی" و با توجه به اینکه مسئله انقلاب فرهنگی و نحوه پیاده کردن آن در شرایط فعلی از مبرم ترین مسائل انقلابی کشور ما نمی باشد، بهتر آن دیدیم تا از کتاب "مکتب، تعلیم و تربیت اسلامی" نمونه شهید شریعتی بخشی را در این رابطه بازگو کنیم. با شما با رهنمودها معلمانی که یک سیستم فرهنگی صحیح بر پایه معیارهای اسلامی دست یابیم.

۱) در فلسفه تعلیم و تربیت غربی، "جامعه" موضوع اصلی است و در فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، "انسان".

۲) تعلیم و تربیت غربی، در طلب "قدرت" است (به گفته فرانسیس بیکن درباره شعار جدید علم) تعلیم و تربیت اسلامی، در طلب "حقیقت"، (شعار علم قدیم که بیکن محکوم می شمرد و بنا - ممکن)

۳) تعلیم و تربیت غربی به سوی تکنولوژی متمایل است و متکی به آن.

تعلیم و تربیت اسلامی بسوی ایدئولوژی

۵) تعلیم و تربیت غربی آموزش است

تعلیم و تربیت اسلامی پرورش است

۶) تعلیم و تربیت غربی، رفتار اجتماعی است

تعلیم و تربیت اسلامی، اخلاق انسانی است

۷) تعلیم و تربیت غربی، شعار آسایش و سعادت است

تعلیم و تربیت اسلامی، زیبایی و کمال

۸) تعلیم و تربیت غربی، تا مین "لیاقت" در انسان است

تعلیم و تربیت اسلامی، تا مین "فضیلت" در انسان است

۹) تعلیم و تربیت غربی، جهت گیری، آزاد